

از چشمه ار زیارت جامعہ کبیرہ

(جرعہ سوم)

«السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَ الْأَدِلَّةِ عَلَى مَرْضَاةِ
اللَّهِ وَ الْمُسْتَوْفِرِينَ (الْمُسْتَقَرِّينَ) فِي أَمْرِ اللَّهِ وَ
التَّائِمِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ وَ الْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ
اللَّهِ وَ الْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ»

سید محمد مهدی میرباقری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گفتارهای موضوعی - شرح زیارت جامعه کبیره (۳)

عنوان: از چشمه سار زیارت جامعه کبیره (جرعه سوم)

شرح فرازهای: «السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَالْأَدِلَّةِ عَلَى
مَرْضَاةِ اللَّهِ وَالْمُسْتَوْفِرِينَ (الْمُسْتَقَرِّينَ) فِي أَمْرِ اللَّهِ وَالتَّائِمِينَ
فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ وَالْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ وَالْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ
اللَّهِ وَنَهْيِهِ»

آیت الله سید محمد مهدی میرباقری

جلسات: سه گفتار

ویراست و تنظیم: کارگروه تدوین حکمت



فهرست مطالب

گفتار: «السَّلامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَ الْأَدِلَّةِ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ وَ التَّامِّينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ»	۸
۱. «دعوت» به توحید با جذبۀ باطنی ائمه «الدعاة إلى الله»	۱۰
دعوت به سوی خدا؛ مراتب و آثار آن	۱۰
بازگشت «حقیقت دعوت» به جذبۀ باطنی ائمه	۱۳
دعوت زبانی، عملی و وجودی	۲۰
ورود بندگان به ضیافت الهی با جذبۀ دعوت ائمه	۲۲
۲. هدایت دائمی بندگان تا رضوان الهی، محصول مقام «دلالت» ائمه	
«الأدلاء على مرضاة الله»	۲۹
راه نمایی و راه بری، دو مرتبۀ دلالت ائمه	۲۹
جذب وجودی، مرتبۀ سوم دلالت ائمه	۴۳
مقام رضوان، منتهای دلالت ائمه	۴۴

۳ - «محبّت» تام، سرمایه امام برای دعوت و دلالت بندگان «التامین فی

محبة الله» ۴۶

محبت واسطه‌ای و محبت واقعی (حب النفس و حب الله) ۴۹

بازگشت محبت فطری به خشوع حبی در مقابل خداوند ۵۳

امام، صاحب مقام محبت تام ۵۵

محبت به عباد، منشأ ولایت بر مؤمنین ۵۶

جمع‌بندی ۵۹

گفتار ۲: «السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَ الْأَدِلَّةِ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ وَ
الْمُسْتَوْفِرِينَ (الْمُسْتَقِرِّينَ) فِي أَمْرِ اللَّهِ» ۶۳

مقدمه: رابطه معصوم با خداوند، محور زیارت جامعه ۶۵

۱. مقام «داعی إلى الله» ۷۲

مراتب داعیان و اقسام دعوت ۷۲

فراگیری دعوت معصومین نسبت به همه مخلوقات ۷۸

دعوت ائمه، جلوه‌ای از مجذوبیت آنان به خداوند ۸۳

اهل بیت، اولین اجابت‌کننده و اولین داعی ۸۹

دعوت حالی و دعوت وجودی ۹۶

راه بهره‌مندی مومنین از مقام دعوت ائمه ۹۸

۲. مقام «دلیل علی مرضاة الله» ۱۰۳

دلالت و بلاکشی ۱۰۴

مراتب دلالت به حسب درجات اجابت ۱۰۷

۳. طلب وفور دائمی در اطاعت اوامر الهی «الْمُسْتَوْفِرِينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ» ۱۰۹

معنای «مستوفر» ۱۰۹

تفسیر مقام «مستوفر» به اطاعت همه امرها و با تمام وجود ۱۱۳

گستره مقام «مستوفر» به تناسب گستردگی ماموریت ائمه ۱۱۵

گفتار ۳: «السَّلَامُ عَلَى... الْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ وَ الْمُخْلِصِينَ فِي

تَوْحِيدِ اللَّهِ وَ الْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ» ۱۲۰

۱. مقدمه ای پیرامون زیارت امام ۱۲۱

مراقبه در معرفت امام ۱۲۱

زیارت، طریق کسب معرفت امام ۱۲۷

ارتباط معصومین با خداوند، وجهه اصلی معرفت امام ۱۲۸

۲. «استقرار» در امر الهی، نقطه قرار و آرامش ائمه «الْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ» ۱۳۲

تفسیر «استقرار» به اشتغال دائمی به امر الهی ۱۳۳

تأملی در معنای قرآنی «استقرار» ۱۳۶

خشوع در برابر عظمت الهی، طریق رسیدن به استقرار ۱۴۶

- جریان امر الهی در عالم از طریق امام ۱۵۴
۳. اخلاص شاکله در دل بلا «الْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ» ۱۵۸
- مراتب اخلاص ۱۵۹
- مراتب ریا و راه رهایی از آنها ۱۶۲
- اخلاص شاکله و مقام مخلص (بالکسر) ۱۶۶
- خلوص با بلاء و مقام مخلص (بالفتح) ۱۷۲
- راه خالص شدن برای غیر معصومین ۱۷۵
۴. حقیقت امر و نهی الهی و معنای «مظهرین» آن «الْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ» ۱۷۶
- اظهار با لفظ و اظهار در قلب ۱۸۰
- سختی اظهار امر و نهی ۱۸۴

گفتارا

«السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ

وَالْأَدِلَاءِ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ...

وَالْتَّامِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ»

یکی از فرازهای نورانی زیارت جامعه کبیره که گویای ارتباط معنوی ائمه علیهم السلام با خدای متعال و طبیعتاً مأموریت ابلاغ و رسالت و هدایت - که از ناحیه آن ارتباط معنوی به دوش ائمه هدایت معصومین علیهم السلام گذاشته شده است - این فقره است: «السَّلَامُ عَلَى الدَّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَ الْأَدِلَّةِ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ وَ التَّامِّينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ» .

۱. این گفتار در تاریخ ۱۳۸۳/۱۱/۲۸ مصادف با ششم محرم الحرام ارائه شده است.

۱. «دعوت» به توحید با جذبۀ باطنی ائمه «الدعاهُ إِلَى اللَّهِ»

دعوت به سوی خدا؛ مراتب و آثار آن

یکی از خصوصیاتِی که در این فقره برای ائمه هداًت معصومین علیهم‌السلام بیان شده، این است که ائمه علیهم‌السلام داعی الی الله هستند: «السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ» و به سوی خدای متعال دعوت می‌کنند. این دعوت هم مراتبی دارد. یک مرتبه، همین دعوت ظاهری است که همه اهل ظاهر آن را می‌فهمند؛ تمام زندگی ائمه هداًت معصومین علیهم‌السلام، دعوت به کلمه توحید و بندگی خدای متعال بوده است و تمام تلاش‌شان این بوده که مردم را به سوی خدای متعال دعوت کنند. اما در ورای این دعوت، انواع دیگری از

دعوت هم هست که پشتوانه این دعوت ظاهری هم همان دعوتها هستند.

خیلی از افراد بوده‌اند که در ظاهر، به خدای متعال دعوت می‌کردند؛ ولی در باطن، با خدای متعال مخالفت می‌کردند و خود این دعوت هم مسیر اضلال مردم و وسیله‌ای برای فریفتن آنان و اغواگری بوده است. بنابراین در نقطه مقابل دعوت حقیقی، دعوت از سر نفاق است؛ یعنی اینکه کسی به سوی خدای متعال دعوت کند، ولی حقیقتاً داعی و انگیزه او دعوت به خدای متعال نیست. مردم را به حسب ظاهر به طرف خدای متعال فرا می‌خواند، ولی در واقع، معنای دیگری در کار است.

این دعوتی که اخلاص در آن نیست و ممکن است نفاق هم در آن باشد و نفاق‌آمیز باشد، مراتب ضعیف‌تری هم دارد. گاهی فرد به حسب ظاهر، به سوی خدای متعال

دعوت می‌کند، ولی انگیزه این دعوت، انگیزه‌های نفسانی است. اهل نفاق نیست، ولی اهل اخلاص هم نیست و به مقام اخلاص نرسیده؛ بلکه انگیزه‌های دیگری دارد. صحبت و دعوت و گفتگو می‌کند، ولی باطن این دعوت‌ها و گفتگوها اخلاص نیست.

لذا آثار این دعوت‌ها هم فرق می‌کند. دعوتی که از نیت پاک ناشی می‌شود، غیر از دعوتی است که از نیت ناپاک ناشی می‌شود و آثار متفاوتی هم دارد. این مثل معروفی که «حرف اگر از قلب بیرون بیاید، به قلب می‌نشیند؛ اما اگر از زبان بیرون بیاید، از ظاهر عبور نمی‌کند» ناظر به همین معنا است. حرف بعضی‌ها فقط از ظاهر بیرون می‌آید، به ظاهر هم می‌نشیند؛ اما بعضی‌ها از باطن حرف می‌زنند و باطن‌ها را هم هدایت می‌کنند.

بازگشت «حقیقت دعوت» به جذبه باطنی ائمه

دعوت حقیقی و صواب، آن است که موجودی مجذوب خدای متعال است و خودش جذب حضرت حق شده، بعد می‌خواهد با تمام وجود، دیگران را به سوی خدای متعال جذب کند. آن کشش و جذبه باطنی‌ای که در وجود خودش هست، در قول و زبانش هم اظهار می‌شود. این انسان حقیقتاً به سوی خدای متعال دعوت می‌کند و دعوتش دعوت حقیقی است. بنابراین کسی می‌تواند داعی الی الله باشد و حقیقتاً مردم را به سوی خدای متعال دعوت کند و فرا بخواند که خودش با تمام وجود به سمت حضرت حق حرکت می‌کند و بعد هم دیگران را با خودش می‌برد. این، حقیقت دعوت است.

در سوره یوسف، خدای متعال به پیامبر گرامی ﷺ

می‌فرماید: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ

مَنْ اتَّبَعَنِي وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ^۱ به مردم بگو راه من این است: فقط به خدا دعوت می‌کنم. غیر خدا را هدف قرار نداده‌ام و مردم را به سمت غیر خدا فرا نمی‌خوانم. همه آن چیزی که مردم را به سمت او دعوت می‌کنم، فقط خدا است و راه من این است. کسانی هم که دنباله‌رو من هستند - یعنی ائمه هدايت معصومين علیهم‌السلام^۲ - این طور هستند که فقط به خدای متعال دعوت می‌کنند، چون

-
۱. ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾؛ سوره يوسف، آیه ۱۰۸.
 ۲. عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ قَالَ: «ذَاكَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام وَ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِهِمْ علیهم‌السلام»؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۲۵، ح ۶۶.

﴿سُبْحَانَ اللَّهِ﴾ خدای متعال منزّه است^۱ از اینکه شریک داشته باشد و ما در عرض خدا، مردم را به او دعوت کنیم و مثلاً بگوییم خدا و دنیا، یا خدا و نفس، یا خدا و بهشت، یا حتی خدای متعال و بالاتر از بهشت. نه؛ دعوت انبیاء ﷺ این نبوده است. همه دعوت آنها، دعوت به خدای متعال است و همه آن دعوت‌هایی که دیده می‌شود، در مسیر دعوت به خدای متعال برای درجات مختلف مردم است. این طور نیست که دعوت به غیر خدای متعال، ذره‌ای وجود داشته باشد: ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ﴾.

۱. عَنْ هِشَامِ الْجَوَالِيقِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ﴾ مَا يُعْنَى بِهِ قَالَ: «تَنْزِيهِهُ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۱۱۸، ح ۱۱.

انبیاء علیهم السلام فقط به خدا دعوت می کرده اند. از همان اول هم با کمال وضوح این حرف را می فرمودند: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا»^۱ این کلمه را بگویید، به فلاح می رسید. لذا در روایات دارد همه کمال در همین یک کلمه است: «التَّوْحِيدُ ثَمَنُ الْجَنَّةِ»^۲ همه آن درجات با همین توحید به دست

۱. طَارِقُ الْمُحَارِبِيِّ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي سُوَيْقَةِ ذِي الْمَجَازِ عَلَيْهِ حُلَّةٌ حَمْرَاءُ وَهُوَ يَقُولُ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا وَابْوِ لَهَبٍ يَتَّبِعُهُ وَيَرْمِيهِ بِالْحِجَارَةِ وَقَدْ أَدْمَى كَعْبَهُ وَعُرْقُوبِيهِ وَهُوَ يَقُولُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ لَا تُطِيعُوهُ فَإِنَّهُ كَذَّابٌ»؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۰۲.

۲. مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام مِنْذُ خَمْسٍ وَ سَبْعِينَ سَنَةً قَالَ: حَدَّثَنَا الرِّضَا عَلَى بْنِ مُوسَى، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، قَالَ:

می‌آید؛ چون درجات توحید است که درجات انسان را تعریف می‌کند. انبیاء علیهم‌السلام از همان آغاز با صراحت می‌فرمودند: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» ما چیزی غیر این نداریم و فقط همین یک کلمه است؛ فقط خدا را پرستید؛ یعنی فقط در مقابل او خاشع و خاضع باشید و تذلل و تحیرتان فقط در مقابل خدای متعال باشد. این نکته اول.

←

حَدَّثَنَا أَبِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه‌السلام، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «التَّوْحِيدُ ثَمَنُ الْجَنَّةِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَفَاءُ شُكْرٍ كُلِّ نِعْمَةٍ، وَخَشْيَةُ اللَّهِ مِفْتَاحُ كُلِّ حِكْمَةٍ، وَالْإِخْلَاصُ مِلَاكُ كُلِّ طَاعَةٍ»؛ الْأَمَالِيُّ لِلطُّوسِيِّ، ص ۵۶۹، ح ۱۱۷۸.

نکته دوم اینکه: ﴿وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ نه خدای متعال شریک دارد که معصوم ﷺ، ما را به شریک دعوت کند و مثلاً بگوید برای بهشت یا حتی بالاتر از بهشت کار کنید، ﴿وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ نه من مشرک هستم که برای خدا شریکی ببینم تا به او دعوت کنم.

بنابراین داعی الی الله بودن، اولاً تابع درجات اخلاص است؛ یعنی انسان به میزانی که خالص می شود و شرک از وجودش رخت می بندد و حقیقت توحید در وجودش محقق می شود، می تواند داعی الی الله باشد. و گرنه کسی که خودش متحقق به حقایق نیست، امکان اینکه بتواند دعوت کند، نیست. چون دعوت، حرف و سر و صدا نیست؛ دعوت، آن جذبه ای است که یک وجود دارد و با تمام وجود، دیگران را جذب می کند و به سمت آن مقصد

هدایت می‌کند. این هم وقتی است که خودش مجذوب باشد.

ائمه هدات معصومین علیهم‌السلام چون به بالاترین درجه جذبه‌های الهی رسیده‌اند، یعنی خودشان مجذوب‌اند و جز خدا چیزی در وجودشان نیست، حقیقتاً ﴿دَاعِيَا إِلَى اللَّهِ﴾ هستند: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مَبَشِّرًا وَ نَذِيرًا * وَ دَاعِيَا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا﴾^۱ اگر حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم داعی الی الله هستند، نکته‌اش همین است که: ﴿وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾. این، حقیقت دعوت است.

۱. ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مَبَشِّرًا وَ نَذِيرًا - وَ دَاعِيَا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا﴾؛ سوره احزاب، آیات ۴۵-۴۶.

دعوت زبانی، عملی و وجودی

از سوی دیگر، گاهی کسی فقط زبانش دعوت می کند و فقط با زبان، مردم را فرا می خواند که این هم مرتبه ای از دعوت است؛ گاهی با عمل فرا می خواند؛ گاهی اصلاً همه وجودش دعوت الی الله است. اولیاء معصوم علیهم السلام، همه وجودشان، هم مجذوب خدای متعال و در جهت خدای متعال است و هم همه وجودشان جذبه الهی دارد و مردم را به سمت خدای متعال دعوت می کند. در جنگ، صلح، قهر و بلکه همه شئونشان مردم را به سوی خدای متعال دعوت می کنند. این مربی بودن، تربیت کردن و هدایت الی الله کردن، کار همه نیست. اینطور نیست که همه بتوانند در خوردن و راه رفتن و دوست گرفتن و توبیخ و تشویقشان، و اساساً در همه شئونشان به سوی خدا

دعوت کنند و همه چیزشان بوی خدا بدهد و از آن دعوت به خدای متعال بیرون بیاید.

یک عزیزی بود که در این زمینه نسبتاً توانا بود و مربی بود. با مریدها و شاگردهایش حتی کشتی هم می‌گرفت! خودش می‌گفت: در آن کشتی گرفتن هم باید چیز یادشان داد. مثلاً اینکه مواظب باشید به خاطر نفس‌تان غضب نکنید؛ دنبال غلبه نباشید که طرف را به هر قیمتی زمین بزنید. اگر زمین زدی، مگر چه اتفاقی می‌افتد؟! اگر پنجه هم با طرف نرم می‌کنی، در این پنجه به پنجه انداختن مواظب باش او را به خدا برسانی؛ اگر فرزند را توبیخ می‌کنی، مواظب باش در این توبیخ هم او را به خدا برسانی؛ اگر تشویق می‌کنی، مواظب باش در این تشویق، او را به خدا برسانی. البته این، کار همه نیست. کسی که اهل توجه به حضرت حق است،

همه برخورد هایش دعوت است؛ نگاه و قهر و صلح و غضبش هم دعوت است.

لذا بهترین دعوت‌های انبیاء ﷺ خیلی وقت‌ها در جنگ‌ها بوده است؛ آنجایی که قهر و غضب‌شان ظهور می‌کرده، دعوت به خدا هم اتفاق می‌افتاده است. مثلاً حادثه عاشورا را ببینید! هیچ حادثه‌ای به اندازه این کار، عالم را به سمت خدا هدایت نکرده است. هرچه عبادت خالص‌تر باشد، جاذبه دعوتش بیشتر است.

ورود بندگان به ضیافت الهی با جذبه دعوت ائمه

ائمه هداات معصومین ﷺ چون واقعاً فانی فی الله بودند - حالا به هر معنایی که این تعبیر درست است - و به مقام عبودیت مطلقه رسیده بودند؛ یعنی عبد بودند و همه وجودشان غرق در عبادت خدای متعال بود

– نه اینکه فقط بخشی از وجود آنها عبادت باشد – ولایت و سرپرستی شان هم فقط دعوت به خدا بود. امام علیه السلام اصلاً غیر خدا نمی بیند که به غیر خدا دعوت کند. کارش جز دعوت به خدا نیست. نه اینکه هزار کار دارد، یکی هم این است که دعوت به خدا کند؛ نه! از همان موقع که مأمور شده رو به عالم بیاورد، آمده تا دست گیری کند. ارباب معرفت می گویند: وقتی منازل و سفرها را طی کرد و رسید و همه منازل را پشت سر گذاشت، انسانی که کامل است، مأمور می شود برگردد تا دست دیگران را بگیرد و بیاورد. وقتی برمی گردد، رجوعش به عالم به تبع مجذوب بودنش به خدای متعال است؛ وگر نه هیچ دلیلی برای برگشتن ندارد.

«أَمَرْتُ بِالرُّجُوعِ إِلَى الْأَثَارِ»^۱ خدایا! تو من را مأمور کردی به آثار تو رو کنم و عالم را با خودم به سمت تو بیاورم؛ و گر نه من با عالم کاری نداشتم. به امر خدا آمده و به امر خدا برمی گردد و عالم را هم با خودش به سمت خدا می برد. اگر همه عالم به سوی خدا حرکت می کنند، به تبع این دعوت و ندا است که به گوش خلقت رسیده است. خیلی وقت ها این نداها را هم همه نمی شنوند، بلکه فقط جان هایی

۱. من دُعَاء الإمام الحسين عليه السلام يوم عرفه: «... إِلَهِي أَمَرْتُ بِالرُّجُوعِ إِلَى الْأَثَارِ فَأَرْجِعْنِي إِلَيْكَ بِكِسْوَةِ الْأَنْوَارِ وَ هِدَايَةِ السَّبْصَارِ حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ مِنْهَا كَمَا دَخَلْتُ إِلَيْكَ مِنْهَا مَصُونِ السِّرِّ عَنِ النَّظَرِ إِلَيْهَا وَ مَرْفُوعِ الْهَمَّةِ عَنِ الِاعْتِمَادِ عَلَيْهَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۴۹، مفاتيح الجنان، دعای عرفه.

می شنوند. هر جانی که به سمت خدا حرکت می کند، با این دعوت دارد حرکت می کند.

در روایت هست خدای متعال ابراهیم خلیل علیه السلام را مأمور کرد که ﴿وَأُذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ﴾^۱ مردم را صدا بزن و به سمت حج دعوت کن؛ دعوت شان کن که قصد خدا کنند و به سمت این خانه بیایند و طواف کنند. حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام هم صدا زد. هر کس به تعدادی که اجابت کرده، موفق به حج می شود.^۲ آن دعوت است که حقیقتاً مردم را به

۱. ﴿وَأُذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾؛ سوره حج، آیه ۲۷.

۲. قَالَ عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي تَفْسِيرِهِ: «وَلَمَّا فَرَعَ إِبْرَاهِيمُ مِنْ بَنَاءِ الْبَيْتِ أَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ يُؤْذِّنَ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ فَقَالَ: يَا رَبِّ وَمَا يَبْلُغُ صَوْتِي فَقَالَ اللَّهُ أُذِّنْ عَلَيْكَ الْأَذَانُ وَعَلَى الْبَلَاغِ وَارْتَفَعَ عَلَى

سوی حج فرا خوانده و همه این طواف‌هایی که می‌شود، مال آن دعوت است.

←

الْمَقَامِ وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ مُلْصَقٌ بِالْبَيْتِ فَارْتَفَعَ الْمَقَامُ حَتَّى كَانَ أَطْوَلَ
 مِنَ الْجِبَالِ فَنَادَى وَ ادْخُلْ إِصْبَعِيهِ فِي أُذُنَيْهِ وَ أَقْبِلْ بَوَجهِ شَرْقاً
 وَ غَرْباً يَقُولُ: أَيُّهَا النَّاسُ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْحَجُّ إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ
 فَاجِيبُوا رَبَّكُمْ فَأَجَابُوهُ مِنْ تَحْتِ الْبُحُورِ السَّبْعَةِ وَ مِنْ بَيْنِ
 الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ إِلَى مُنْقَطِعِ التُّرَابِ مِنْ أَطْرَافِ الْأَرْضِ كُلِّهَا وَ
 مِنْ أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ أَرْحَامِ النِّسَاءِ بِالتَّلْبِيَةِ: لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ أَوْ
 لَا تَرَوْنَهُمْ يَأْتُونَ يُلَبُّونَ فَمَنْ حَجَّ مِنْ يَوْمَئِذٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَهُمْ
 مِنْ أَوْلَى النَّاسِ عِلَى اللَّهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: ﴿فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ﴾
 يَعْنِي نِدَاءَ إِبْرَاهِيمَ عَلَى الْمَقَامِ بِالْحَجِّ؛ تفسیر القمی، ج ۲،

وقتی آن فریاد و فرمان و دعوت واقع شد، نفوس و جان‌های بیدار و مشتاق اجابت می‌کنند و آن وقت همه عبادات بعدی تابع این دعوت است. او است که مأمور است همه را به ضیافت و مهمان‌خانه خدا دعوت کند. پس هر کس وارد محیط ضیافت و توحید می‌شود، همان بارقه دعوت است که به او رسیده و همان جذبه‌های دعوت است که او را به سمت خدای متعال هدایت می‌کند.

«السَّلَامُ عَلَى الدَّعَاةِ إِلَى اللَّهِ»^۱ همه وجود ائمه (علیهم‌السلام) دعوت به خدا است. یعنی دو فعل دارند: یک فعل عبادت خدا است؛ نازله فعل‌شان هم سرپرستی و جذبه‌ای است که عالم را با خودش به سمت خدای متعال می‌برد. همه آنهایی که مجذوب‌اند، این دعوت آنها را جذب کرده است. همان

۱. زیارت جامعه کبیره

طور که دعوت ابراهیم خلیل علیه السلام است که جان‌های مشتاق را جذب کعبه کرده، دعوت نبی اکرم صلی الله علیه و آله هم - که با تمام وجودش همه عالم را به سمت قبله حقیقی یعنی خدای متعال دعوت کرده - همه کسانی را که در راه هستند، مجذوب آن دعوت کرده است. یعنی نسیم و جذبه‌ای از آن دعوت به آنها خورده است و آنها هم اجابت کرده‌اند و به سمت خدا حرکت می‌کنند. همه سالک‌ها و مشتاق‌ها، مجذوب جذبه و دعوت حضرت هستند. همان طور که خدای متعال زمین و آسمان را دعوت کرد و فراخواند: ﴿فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِیا طَوْعاً أَوْ كَرْهًا﴾^۱، حضرت هم همه عالم را - به اذن الله تبارک و تعالی - دعوت کرده است.

۱. ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِیا طَوْعاً أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾؛ سوره فصلت، آیه ۱۱.

۲- هدایت دائمی بندگان تا رضوان الهی، محصول مقام «دلالت» ائمه «الأدلاء علی مرضاه الله»

«السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَ الْأَدِلَّاءِ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ»^۱ شما
اهل بیت وقتی مردم را دعوت می کنید و فرا می خوانید و
آنها هم اجابت می کنند و می آیند، آنها را راهنمایی می کنید
و رهایشان نمی کنید؛ دست مردم را می گیرید و آنها را به
مقصد می رسانید: «وَالْأَدِلَّاءِ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ».

راه نمایی و راه بری، دو مرتبه دلالت ائمه

این دلالت - به تعبیر بزرگان - فقط این نیست که راه را
نشان می دهند. چون گاهی کسی این طور دلالت می کند
که خودش می ایستد و می گوید: از این راه بروید! نقشه را

۱. زیارت جامعه کبیره

می‌دهد و خود انسان باید راه بیفتد و برود. اما اولیاء معصوم علیهم‌السلام این طور نیستند. آنها دعوت می‌کنند و وقتی دعوت کردند، این جاذبه‌ها، جان‌های مشتاق را جذب می‌کند و راه می‌افتند. وقتی هم راه افتادند، رهایشان نمی‌کنند. انسانِ مربی باید این طور باشد؛ نباید کسی را که راه انداخت، رها کند.

استاد عزیزی داشتیم که می‌گفت: وقتی تبلیغ می‌روید، این طور نباشد که عده‌ای را راه بیندازید، ولی بعد رهایشان کنید. باید با آنها ارتباط داشته باشید و بعد هم برای اینکه به راه بیفتند، سرمایه‌گذاری کنید و برایشان خرج کنید. گاهی انسان باید هستی‌اش را بگذارد که یک نفر به راه بیاید؛ پول و آبرو برایش خرج کند و اقدام کند. همین طور که نمی‌شود کسی را راه برد. باید مثل مادر سرمایه‌گذاری کرد: «دستم بگرفت و پا به پا برد / تا شیوه راه رفتن آموخت»

مادر خیلی سرمایه‌گذاری می‌کند تا کودک را می‌رساند و به بار می‌نشانند.

انبیاء و اولیاء الهی علیهم‌السلام این طور بوده‌اند: «وَالْأَدِلَّةُ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ» اول دعوت می‌کرده‌اند؛ بعد هم قدم به قدم مراقبه و هدایت می‌کرده‌اند و موانع را برمی‌داشته‌اند. یعنی هم دعوت و دلالت عمومی داشته‌اند، هم دلالت خصوصی. چون ائمه علیهم‌السلام ولایت و هدایت باطنی دارند و امامت باطنی عالم هم با آنها است. هر ذره‌ای که به سمت خدای متعال حرکت می‌کند، آنها قدم به قدم او را مراقبه و مواظبت می‌کنند. اگر گفته‌اند امام علیه‌السلام «عَيْنِكَ النَّازِرَةُ بِإِذْنِكَ»^۱ است، به

۱. مصباح المتهجد، ج ۱، ص ۴۰۹، مفاتیح الجنان، زیارت ائمه
 سرّ من رأى و اعمال سرداب مطهر، دعا برای امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف
 چهارم.

همین خاطر است. اگر آنها مشاهده می کنند، برای این است که بتوانند عالم را به خدای متعال برسانند.^۱

برای مثال، بعضی ها استاد خصوصی پیدا می کنند و خدای متعال یک معلم الهی و کامل برایشان می رساند. البته این وادی، خیلی وادی پیچیده ای است و رهن و مدعی هم در آن زیاد است و من نمی خواهم باب این ادعاها را باز کنم! ولی در این هم تردیدی نیست که رفتن به سمت خدای متعال، احتیاج به معلم دارد. دانه گندم استعداد دارد؛ ولی این استعداد برای رویدن و سبز شدن کافی نیست. اگر استعدادی نباشد، هرچه خورشید بتابد، فایده ندارد. خورشید بر سنگ و ریگ هم می تابد و باران بر سنگ و ریگ هم

۱. ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا﴾؛ سوره مزمل، آیه ۱۵.

می‌بارد؛ اما باید استعداد و قابلیت باشد تا بعد از این استعداد و قابلیت، حرکتی به وجود بیاید. بدون اینها نمی‌شود.

ولی در عین حال، همه این میل و اشتیاق و به رفتن و استعداد و اینها، بدون اینکه از آن طرف، معلمی الهی باشد و قدم به قدم انسان را ببرد و دستگیری کند، نتیجه نمی‌دهد. یک مربی باید در راه، قدم به قدم همراه نوآموز خودش بیاید و او را از خطرات بگذراند و از گردنه‌ها عبور دهد، واقفش کند، دستگیری کند، تهدید و تطمیع و تشویق کند، حجاب‌ها را کنار بزند و موانع را بردارد.

دلالت ائمه هدا^{علیهم‌السلام} معصومین^{علیهم‌السلام} این نبوده که بایستند و به مردم بگویند: راه خدا این است؛ خودتان بروید! بلکه اگر مردم راه می‌افتادند، آنها را قدم به قدم می‌بردند. خودشان پیش رو می‌رفتند و بعد هم نفوس را رهبری و هدایت باطنی می‌کردند.

الان هم همین طور است و هدایت نفوس به سمت
 خدای متعال، کار وجود مقدس امام زمان عجل الله تعالی فرجه التوفیق است. ایشان
 است که نفوس را هدایت می کند. اگر کسی راه افتاد، قدم به
 قدم مثل یک مادر که طفل را سرپرستی می کند و از این
 بالاتر، او را هدایت می کند.

اینکه در روایت امام رضا علیه السلام هست که «امام مثل مادر
 مهربان نسبت به فرزند شیرخوار است»^۱ به همین معنا است.

۱. عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: كُنَّا مَعَ الرِّضَا عليه السلام بِمَرَوْ
 فَاجْتَمَعْنَا فِي الْجَامِعِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي بَدْءِ مَقْدَمِنَا فَأَدَارُوا أَمْرَ
 الْإِمَامَةِ وَذَكَرُوا كَثْرَةَ اخْتِلَافِ النَّاسِ فِيهَا فَدَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عليه السلام
 فَأَعْلَمْتُهُ خَوْضَ النَّاسِ فِيهِ فَتَبَسَّمَ عليه السلام ثُمَّ قَالَ يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ: «...
 الْإِمَامُ الْأَنِيسُ الرَّفِيقُ وَالْوَالِدُ الشَّفِيقُ وَالْأَخُ الشَّقِيقُ وَالْأُمُّ الْبَرَّةُ

همه عالم، فرزندان شیرخواری هستند که احتیاج به آن تربیت دارند و امام علیه السلام هم همان شفقت مادر را نسبت به آنها دارد. خدای متعال محبت و التفاتی که در مراتب مختلف - حتی در مادر - قرار می‌دهد، متفاوت است. وقتی بچه، شیرخوار است، التفات و محبت مادر به بچه فرق می‌کند با موقعی که بزرگ می‌شود. موقعی که فرزند، شیرخوار است، چون نیاز مستمر به مادر دارد، قلب مادر دائماً متوجه او است. لذا بعضی آیه شریفه ﴿يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ

←

بِالْوَلَدِ الصَّغِيرِ وَ مَفْزَعُ الْعِبَادِ فِي الدَّاهِيَةِ النَّادِيَةِ...»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۸، ح ۱.

عَمَّا أَرْضَعَتْ^۱ را هم همین طور معنا کرده‌اند. خیلی مثال لطیفی است؛ وقتی خدای متعال می‌خواهد سختی قیامت را بیان کند، می‌فرماید: قیامت این طور است که هر مادر مرضعه‌ای هم فرزندش را فراموش می‌کند. مرضعه یعنی مادری که فرزند شیرخوار دارد و فرزندش را شیر می‌دهد. بعضی از این هم لطیف‌تر معنا کرده‌اند و گفته‌اند: مرضعه یعنی مادری که در حال شیر دادن فرزند است و در لحظه‌ای که مادر فرزندش را شیر می‌دهد، او را از هول قیامت فراموش می‌کند و آن التفات و محبت خاصی که خدا گذاشته، از بین می‌رود.

۱. ﴿يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾؛ سوره حج، آیه ۲.

پس محبت‌ها و التفات‌هایی که خدای متعال قرار می‌دهد، تابع درجات نیاز است. وقتی مادر  فرزند شیرخوار دارد، تمام توجهش به او است. مثلاً همه غرق در خواب هستند؛ اما کمترین نغمه این کودک، مادر را بیدار می‌کند. در حالی که صداها، نواها، ناله‌ها و نجواهای دیگر، همین مادر را بیدار نمی‌کند، کمترین صدای فرزند، او را بیدار می‌کند. این به خاطر همان التفات دائمی‌ای است که خدای متعال در او قرار داده و این التفات هم به خاطر نیازی است که در کودک هست.

همه انسان‌هایی که می‌خواهند به سمت خدا حرکت کنند، مثل طفل مرصعه هستند و احتیاج دارند که مراقبه دائمی و تر و خشک شوند. تازه وقتی سر بر می‌دارند و راه می‌روند، هزار خطر آنها را تهدید می‌کند و بیشتر محتاج مراقبه هستند.

هیچ سالکی در هیچ مرتبه‌ای از مراتب سلوکش نیست که محتاج به مربی نباشد. منتهی مربی چهارده معصوم علیهم‌السلام که مراقب آنها است، خود خدای متعال است بلاواسطه و علی‌الدوام مواظب و مراقب آنها است و تحت حمایت خدای متعال هستند: «نَحْنُ صَنَائِعُ اللَّهِ»^۱ آنها صنیعه خدا

۱. احْتِجَاجُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام عَلَى مُعَاوِيَةَ فِي جَوَابِ كِتَابِ كَتَبَهُ إِلَيْهِ وَ فِي غَيْرِهِ مِنَ الْمَوَاضِعِ وَ هُوَ مِنْ أَحْسَنِ الْحِجَاجِ وَ أَصْوَبِهِ: «... وَ لَوْ لَا مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ مِنْ تَرْكِهِ الْمَرْءِ نَفْسَهُ لَذَكَرَ ذَاكِرٌ فَضَائِلَ جَمَّةٍ تَعْرِفُهَا قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا تَمُجُّهَا آذَانُ السَّامِعِينَ فَدَعُ عَنْكَ مَنْ مَالَتْ بِهِ الرَّمِيَّةُ فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا لَمْ يَمْنَعْنَا قَدِيمٌ عَزَّ وَ عَادَى طَوْلُنَا عَلَى قَوْمِكَ أَنْ خَلَطْنَاكُمْ بِأَنْفُسِنَا فَتَكَحَّنَا وَ أَنْكَحْنَا فَعَلَ الْكَفَاءَ وَ لَسْتُمْ هُنَاكَ وَ أَنَّى يَكُونُ ذَلِكَ كَذَلِكَ وَ مِنَّا النَّبِيُّ وَ مِنْكُمُ الْمَكْذِبُ وَ مِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَ مِنْكُمُ أَسَدُ الْأَحْلَافِ وَ مِنَّا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ مِنْكُمُ

هستند و خدای متعال دائماً مراقب آنها است. دیگران هم دائماً تحت مراقبت این انوار هستند، حتی انبیاء علیهم السلام. در روایت فرمود که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله قبل از این دنیا در عالم ارواح، برای انبیاء علیهم السلام مبعوث بوده و پیامبر انبیاء علیهم السلام بوده است و آنها را به سمت خدای متعال هدایت می کرده است.^۱



صِبْيَةُ النَّارِ وَ مِنَّا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ مِنْكُمْ حَمَالَةُ الْحَطَبِ...؛
دلائل الصدق لنهج الحق، ج ۶، ص ۲۹۴، نهج البلاغه، نامه ۲۸، ص ۳۸۵، با اختلاف در تعبیر.

۱. عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: «... فَقَالَ يَا مُفَضَّلُ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَعَثَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ رُوحٌ إِلَى الْأَنْبِيَاءِ علیهم السلام وَ هُمْ أَرْوَاحٌ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ بِالْفَيِّ عَامٍ فَقُلْتُ بَلَى قَالَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ دَعَاهُمْ إِلَى تَوْحِيدِ اللَّهِ وَ طَاعَتِهِ وَ اتِّبَاعِ أَمْرِهِ وَ

پس این دلالت از دلالت‌هایی است که ائمه علیهم‌السلام نسبت به همه مخلوقات دارند. هر مخلوقی به سوی خدا در حرکت است: ﴿أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾^۱ و خدا را تسبیح می‌گوید: ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾^۲. ولی این طور نیست که عالم خودش می‌رود؛ کسی که اینها را قدم به قدم همه عالم را دارد می‌برد، آنها هستند که مظهر

←

وَعَدَهُمُ الْجَنَّةَ عَلَى ذَلِكَ وَ أُوْعِدَ مَنْ خَالَفَ مَا أَجَابُوا إِلَيْهِ وَ أَتَكَرَّهُ النَّارَ...؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۶۱، ح ۱.

۱. ﴿صِرَاطَ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾؛ سوری شوری، آیه ۵۳.

۲. ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾؛ سوره جمعه، آیه ۱.

ربوبیت خدای متعال هستند: ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾.^۱ این طور نیست که خدای متعال عالم را آفریده و بعد رها کرده است؛ بلکه دائم اینها را قدم به قدم به سمت خودش می‌برد و هدایت‌شان می‌کند.

ائمه هدایت معصومین علیهم‌السلام دارند همه عالم را علی‌الدوام به سوی خدا دلالت و دعوت می‌کنند. جذبه دعوت آنها اشتیاق ایجاد می‌کند و وقتی شوقی در افراد پیدا شد و راه افتادند، به میزان اجابتی که می‌کنند، قدم به قدم دلالت ائمه علیهم‌السلام بالاتر می‌آید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ

۱. ﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾؛ سوره طه،

لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ^۱ دعوت از آن طرف است. این جذبه‌ها می‌آید؛ اگر اجابت شد، دلالت‌ها هم پشت سر هم می‌آید.

جذب وجودی، مرتبه سوم دلالت ائمه

بنابراین قدم به قدم در راه می‌برند. بلکه بالاتر، نه قدم به قدم در راه می‌برند، اصلاً خودشان صراط هستند و سالک‌ها قدم به قدم، جذب ولایت آنها می‌شوند. نه اینکه صراطی در کار است و امیرالمؤمنین علیه السلام راه را به سالک نشان می‌دهند یا دست او را می‌گیرند و در صراط می‌برند؛

۱. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾؛ سوره انفال، آیه ۲۴.

بلکه وجودِ خودشان صراط است و از وجود خودشان برای افراد مایه می‌گذارند.

بهشت افراد، درجات ولایت‌شان است و دلالت به سمت خدا، دلالت به مراتب ولایت است که طریق جریان توحید در عالم است. ائمه علیهم‌السلام خودشان صراط الی الله هستند: «أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ»^۱ نفسِ صراط هستند. اگر همه در صراط حرکت می‌کنند، به دعوت و هدایت آنها است: ﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^۲ این «بِغَيْرِ حِسَابٍ» اش هم به خاطر مقام عصمت مطلقه‌شان است. کسی که مقام عصمت

۱. زیارت جامعه کبیره

۲. ﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾؛ سوره ص،

مطلقه دارد، حساب و کتاب ندارد؛ چون «مَحَالٌ مَشِيَّةُ اللَّهِ»^۱ هستند، بر خدای متعال سبقت نمی گیرند.

مقام رضوان، منتهای دلالت ائمه

بنابراین ائمه علیهم السلام هم داعی هستند و هم دلیل: «السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَ الْأَدِلَّةِ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ» و قدم به قدم، انسان را به سمت رضای خدا می برند. یعنی به چیزی جز رضای خدا دلالت نمی کنند و کسی را به غیر رضای خدا فرا نمی خوانند و هر مطلبی گفتند، رضای خدا است. اگر ما را به مسیری دعوت کردند، آن مسیر رضای خدا است.

۱. زیارة لأَمیر المؤمنین علیه السلام: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَافِظَ سِرِّ اللَّهِ، وَ مُمَضِّي حُكْمِ اللَّهِ، وَ مُجَلِّي إِرَادَةِ اللَّهِ، وَ مَوْضِعَ مَشِيَّةِ اللَّهِ...»؛ المزار الكبير لابن المشهدی، ص ۳۲.

البته انسان‌ها فرق می‌کنند؛ چون رسیدن به رضای خدا درجاتی دارد. یک عده‌ای را آن‌قدر بالا می‌برند تا به مقام رضوان می‌رسند: ﴿وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾؛ قطع صوت خدا از آنها راضی شود و آنها هم به مقام رضا برسند و راضی باشند. مقام رضوان، یعنی مقامی که خدا از بنده راضی باشد و بنده هم به مقام رضا برسد و به خدایی خدا راضی باشد، چیزی است که محصول دلالت ائمه هداست معصومین (علیهم‌السلام) هست.

۱. ﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛ سوره توبه، آیه ۷۲.

۳ - «محبت» تام، سرمایه امام برای دعوت و دلالت بندگان «التامین فی محبة الله»

آن سرمایه‌ای که در جان امام علیه السلام است و با آن همه را جذب می‌کند و بار همه عالم را می‌کشد، چیست؟ چه چیزی موجب می‌شود که یک مادر سر شب تا صبح نمی‌خوابد و رنج تربیت یک فرزند را می‌کشد؟ آن سرمایه محبت و اشتیاق است. اگر خدا این محبت را بردارد، عالم مثل زمستان، مثل کویر می‌شود و همه عالم یخ می‌زند. همه شور و حرارت عالم از محبت است.

اگر ائمه علیهم السلام بار همه عالم را می‌کشند و از ذرات عالم و نفوس مراقبه می‌کنند و اینها را قدم به قدم به سمت خدا می‌برند و سرمایه‌گذاری می‌کنند، ریشه‌اش همان محبت و اشتیاقی است که به مخلوق دارند. اما آیا این محبت کفایت

می‌کند؟ نه؛ چون اگر این محبت، محبت خالص نباشد، دعوت به خدا اتفاق نمی‌افتد. گاهی محبت مادر یا پدر، یک محبت خالص نیست، فرزند را با محبت خودش جهنمی می‌کند. اما چون دوستش می‌دارد، متوجه نیست؛ چون این اشتیاق، خدایی نیست.

ائمه هدايات معصومين (علیهم‌السلام) از یک طرف واقعاً مثل مادر مهربان، مثل برادر مشفق یا مثل پدر مهربان هستند که در روایت امام رضا (علیه‌السلام) آمده است؛ ولی از طرف دیگر همه این محبت‌ها ظلی از محبت آنها نسبت به خدای متعال است. ائمه (علیهم‌السلام) مستغرق در محبت خدای متعال هستند: «وَالْتَّامِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ»^۱ در مقام محبت، تام و تمام هستند و هیچ نقصی در مقام محبت ندارند؛ بلکه محبت تمام نسبت به

۱. زیارت جامعه کبیره.

خدای متعال دارند. جذبه‌های الهی در وجود آنها هست و به مقام محبت رسیده‌اند.

اهل معرفت این را بیان کرده‌اند و گفته‌اند: بالاترین درجه‌ای که یک انسان می‌تواند در حرکت خودش برسد، مقام محبت است. محبت هم درجاتی دارد. محبت تمام، محبتی است که هیچ نقصی در آن نیست: «وَالْتَّامِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ». یعنی آن درجه‌ای از محبت که برای مخلوق ممکن است، به نحو اتم به آنها عطا شده است. البته یک مرتبه از محبت - که بزرگان بیان کرده‌اند و شاید در معارف ما هم آمده باشد - محبت خود خدای متعال به خودش

است و آن محبت چیز دیگری است؛^۱ ولی محبت مخلوق به خدای متعال به نحو تام که هیچ نقصی در آن نیست، در معصوم علیه السلام وجود دارد: «التَّامِّينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ».

۳.۱ - محبت واسطه‌ای و محبت واقعی (حب النفس و حب الله)

محبتها هم مختلف است؛ گاهی محبت‌ها، محبت‌های واسطه‌ای است. مثلاً انسان پول را دوست دارد، معمولاً برای اینکه نتایجی از آن به دست می‌آید؛ یعنی پول را برای آن آثارش می‌خواهد. غایتِ قصوی پول نیست؛ بلکه آن ثمراتی است که این مال و پول دارد. به تعبیر، دیگر

۱. روی العلامة المجلسی مرسلاً فی البحار: قال الله سبحانه: «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرِفَ»؛ بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۱۹۹، ذیل ح ۶.

انسان پول را برای خودش می‌خواهد چون خودش را دوست دارد. پول را هم چون به نفعش است و برایش کار می‌کند، دوست دارد. محبت اصلی معمول انسان‌های متعارف، حبّ نفس است. خودشان را دوست دارند و به تبع محبت به نفس، چیزهای دیگر را هم دوست دارند. حتی بعضی گفته‌اند - که البته جای بحث دارد - ریشه محبت مادر به فرزند هم که لطیف‌ترین محبت است، در محبت به خود است؛ چون خودش را دوست دارد، فرزندش را هم دوست دارد. این محبت، محبت واسطه‌ای است.

البته معلوم نیست اصلاً این حرف تمام باشد؛ چون اینها محبت‌هایی است که خدا عطا می‌کند. ولی به هر حال این طوری است که بسیاری از محبت‌ها محبت‌های اصلی نیستند؛ بلکه محبت‌هایی هستند که واسطه هستند. یعنی

انسان چیزی را دوست می‌دارد، به خاطر هدف دیگری. مثلاً چون خودش و لذت خودش را دوست می‌دارد، به خاطر لذت بردن خودش، این طعام را دوست دارد. و گرنه علاقه به طعام، علاقه اصلی نیست. یا مثلاً چون خودش و راحتی خودش را دوست می‌دارد، مسکن و محیط آرام را هم دوست می‌دارد؛ و گرنه محبت مسکن، محبت اصلی نیست و انسان در واقع خودش را دوست می‌دارد.

حالا آن محبت اصلی‌ای که خدای متعال قرار داده است و انسان باید سعی کند آن را به دست بیاورد، محبت خودش است یا نه؟ یعنی همه چیز برای محبت خود انسان است؟ انسان بهشت را دوست دارد، چون خودش را دوست دارد؟ ممکن است در آغاز راه همین طور باشد و انسان، اسیر حب نفس باشد. یعنی بهشت را می‌خواهد برای اینکه

خودش لذت ببرد و راحتی خودش را می‌خواهد؛ حور و قصور را دوست دارد، چون خودش را دوست دارد. حتی ممکن است در قدم اول، انسانِ اسیرِ حب نفس، خدا را دوست می‌دارد، چون خودش را دوست می‌دارد. یعنی چون خودش را دوست می‌دارد، احساس می‌کند این خدا به درد او می‌خورد، در نتیجه خدا را هم دوست می‌دارد. گاهی اوقات ممکن است حب نفس واسطه باشد و خود انسان هم متوجه نباشد. خودش را دوست دارد؛ مثلاً خیال می‌کند واقعاً فرزندش یا مثلاً رفیقش را دوست دارد، ولی در واقع خودش را دوست دارد و فرزند و رفیقش را هم برای خودش دوست دارد.

۳.۲ - بازگشت محبت فطری به خشوع حبی در مقابل خداوند

ولی آیا واقعاً این طور است و محبت اصلی این است، یا آن محبت فطری، محبت خدا است؟ درست این است که بگوییم اینها حجاب‌های نفسانی است که پیدا می‌شود؛ اما آن محبتی که در فطرت است، خشوع و خضوع تام در مقابل خدا و خشوعِ حُبِّ در مقابل خدا است. خدای متعال در فطرت انسان، خشوع محبت گذاشته است و انسان خودِ خدا را می‌خواهد. ولی این انسان کم‌کم مشرک می‌شود و اولین شرک هم بُت نفس است؛ یعنی خودش را دوست می‌دارد. وقتی خودش را دوست داشت، اساس حب دنیا هم همین جا پیدا می‌شود و دنیا را دوست می‌دارد. بعد هم دیگر نمی‌تواند به خدا برسد.

پس فطرت انسان در ابتدا توحیدی است و محبت خدا را به انسان داده‌اند و اصلاً چون این سرمایه را داده‌اند، به او تکلیف کرده‌اند که موحد باش؛ و گرنه اگر سرمایه‌اش حب النفس بود، حب النفس که انسان را موحد نمی‌کند و دعوت به توحید که با حب النفس نمی‌سازد. اگر سرمایه حرکت، حب النفس است و انسان خودش را دوست دارد و کار می‌کند تا به منافع خودش برسد، این انسان را که نمی‌شود به توحید دعوت کرد؛ چون هر کجا برود، بتش با خودش است و در بتکده خودش است. مسجد هم برود، باز در بتکده است.

پس آن حبی که داده‌اند، حبّ الله است. حب الله، غیر حب خود است. انسان می‌تواند به جایی برسد که خدا را دوست بدارد و به تبع حب الله، حب خودش را هم داشته باشد. در معصومین علیهم‌السلام این طور است. اما دیگران وقتی راه

می‌افتند، گاهی شرک در محبت دارند؛ حتی مؤمنین هم شرک خفی دارند. اما کم‌کم مؤمن به جایی می‌رسد که فقط خدا را دوست می‌دارد.

۳.۳ - امام، صاحب مقام محبت تام

فقط خدا را دوست داشتن هم درجاتی دارد؛ چون درجات توحید فرق می‌کند. ائمه علیهم‌السلام تام و تمام در توحید هستند و توحید در محبت دارند؛ یعنی فقط خدا را دوست دارند و محبت‌شان هم محبت تام و بالاترین منزلت حب است. به اصطلاح اهل عرفان - که من نمی‌خواهم این اصطلاحات وارد بحث کنم - به مرتبه حب ذات می‌رسند؛ یعنی به جایی می‌رسند که فقط خدا را دوست دارند و این محبت، توأم با معرفت هم هست. به مقامی از معرفت می‌رسند که این اشتیاق می‌آید.

چون محبت معمولاً توأم با معرفت است. گاهی اوقات انسان یا معرفت حسی دارد و جمالی را می بیند و محبت پیدا می کند؛ گاهی اوقات، محبت، محبت قلبی است؛ یعنی قلب جمالی را می بیند و حجاب کنار می رود و در نتیجه مشتاق می شود. خدای متعال در فطرت انسان، تناسب با حضرت حق را قرار داده است؛ لذا وقتی جمال حق را دید، شیفته می شود. این محبتی است که در قلب اولیاء علیهم السلام است؛ معرفت و محبت تام، توأمان در وجود آنها هست. چون هیچ حجابی ندارند، محبت شان هم محبت تام است.

۳.۴ - محبت به عباد، منشأ ولایت بر مؤمنین

این محبت تام اولاً خودشان را جذب و مستغرق در خدای متعال کرده و ثانیاً سایه این محبت، بر اساس مأموریت الهی روی مخلوقات افتاده است. محبتی که ولی

خدا به تک تک مخلوقات دارد، بیشتر از محبتی است که خودشان به خودشان دارند.

محبتی که ولی خدا به تک تک ما دارد، از محبتی که مادر به فرزند دارد، بیشتر است: «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ» امام رضا علیه السلام این حدیث را معنا کرده‌اند و فرموده‌اند: اشتیاق نبی اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام به تک تک امت، از اشتیاق پدر به فرزند بیشتر است؛^۱ فداکاری‌شان هم بیشتر است.

۱. عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ لِمَ كُنِيَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله بِأَبِي الْقَاسِمِ فَقَالَ: «لَأَنَّهُ كَانَ لَهُ ابْنٌ يُقَالُ لَهُ قَاسِمٌ فَكُنِيَ بِهِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَهَلْ تَرَانِي أَهْلًا لِلزِّيَادَةِ فَقَالَ نَعَمْ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ قُلْتُ بَلَى قَالَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَبٌ لِجَمِيعِ أُمَّتِهِ وَ عَلِيٌّ علیه السلام فِيهِمْ بِمَنْزِلَتِهِ قُلْتُ بَلَى قَالَ أَمَا

ریشه این فداکاری هم اشتیاق است. بعد حضرت فرمودند:
 علت اینکه خدای متعال نبی اکرم ﷺ را بر نفوس از خودشان
 اولویت داده و فرموده است: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ

←

عَلِمْتَ أَنَّ عَلِيًّا قَاسِمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ قُلْتُ بَلَىٰ قَالَ فَقِيلَ لَهُ أَبُو
 الْقَاسِمِ لَأَنَّهُ أَبُو قَاسِمِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ فَقُلْتُ لَهُ وَ مَا مَعْنَى ذَلِكَ فَقَالَ
 إِنَّ شَفَقَةَ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى أُمَّتِهِ شَفَقَةُ الْآبَاءِ عَلَى الْأَوْلَادِ وَ أَفْضَلُ أُمَّتِهِ
 عَلَى بَنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَنْ بَعْدَهُ شَفَقَةُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِمْ كَشَفَقَتِهِ ﷺ
 لَأَنَّهُ وَصِيُّهُ وَ خَلِيفَتُهُ وَ الْإِمَامُ بَعْدَهُ فَقَالَ فَلَذَلِكَ قَالَ ﷺ أَنَا وَ عَلِيٌّ
 أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ صَعِدَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَنْبَرَ فَقَالَ مَنْ تَرَكَ دِينًا أَوْ
 ضِيَاعًا فَعَلَى وَ إِلَى وَ مَنْ تَرَكَ مَالًا فَلَوْرَثَتِهِ فَصَارَ بِذَلِكَ أَوْلَى
 بِهِمْ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أُمَّهَاتِهِمْ وَ صَارَ أَوْلَى بِهِمْ مِنْهُمْ بَأَنْفُسِهِمْ وَ
 كَذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَهُ جَرَى ذَلِكَ لَهُ مِثْلُ مَا جَرَى لِرَسُولِ
 اللَّهِ ﷺ؛ معانی الأخبار، ص ۵۲، ح ۳.

أَنْفُسِهِمْ^۱، همین اشفاق و اشتیاق است؛ یعنی خودش را از خودشان بیشتر دوست دارد. اول این محبت را داده، بعد ولایت را داده است.

جمع بندی

بنابراین چیزی که موجب می شود آنها دالّ به سوی خدا و داعی الی الله باشند، همان محبت تام است که هم موجب می شود خودشان مجذوب شوند، هم دیگران را دعوت کنند. برای مثال اگر انسان گنجی کشف کرد، دوست دارد

۱. ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا﴾؛ سوره احزاب، آیه ۶.

همه اهل راه کشفش کنند: «عَزِيزٌ عَلَيَّ اَنْ اُبْكِيكَ وَ يَخْذُلَكَ الْوَرَى»^۱. اگر استاد خوبی پیدا کرد، دوست دارد همه بفهمند و این گنج را بشناسند. اگر کسی خدا را پیدا کرد و محبت خدا در وجودش آمد، دوست دارد همه این خدا را بشناسند؛ اصلاً رنج می برد که چرا دیگران خدا را نمی شناسند: ﴿عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ﴾^۲ می خواهد همه را به خدا برساند و همه خدا را درک کنند. ریشه این حالت در این محبت تام است: «وَ التَّامِّينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ».

۱. دعای شریف ندبه. المزار الکبیر لابن المشهدی، ص ۵۸۲،
مفاتیح الجنان، باب دوم، فصل دهم.

۲. ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ اَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ﴾؛ سوره توبه، آیه ۱۲۸.

همین محبت الهی در اولیاء خدا موجب شده است که بار بلاء در راه خدا را بکشند و مشتاقانه هم بکشند؛ و همین محبت‌شان موجب شده هرچه دارند، در راه خدا بدهند و برای اینکه عباد و بندگان خدا را به خدا برسانند، فداکاری کنند: «وَبَذَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ»^۱ خون دلش را در راه خدا داد، برای اینکه دست عباد را بگیرد و از حیرت‌ها و جهالت‌ها بیرون ببرد. درست است که اگر در راه خدا نباشد، دلالتی اتفاق نمی‌افتد، ولی

۱. عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مِهْرَانَ الْجَمَّالِ قَالَ: قَالَ لِي مَوْلَايَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي زِيَارَةِ الْأَرْبَعِينَ: «... فَأَعْذَرَ فِي الدُّعَاءِ وَ مَنْحِ النَّصْحِ وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ...»؛ تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۱۱۳، ح ۱۷، مفاتيح الجنان، باب سوم، فصل ششم، زیارت اربعین.

خون دل را در راه خدا داد که دست عباد را بگیرد. وقتی ملائکه برای یاری کردنش آمدند، آنها را پس زد و دست رد به سینه‌شان زد؛ فرمود: بروید، ما قراری با خدای متعال داریم. دلالت هم یعنی همین: «الْأَدِلَاءُ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ».

گفتار ۲

«السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ
وَالْأَدِلَّاءِ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ
وَالْمُسْتَوْفِرِينَ (الْمُسْتَقَرِّينَ) فِي أَمْرِ اللَّهِ»

۱ برای اینکه بتوانیم ولایت ائمه علیهم السلام را تحمل کنیم و آن مرتبه‌ای از تبعیت را که از ما خواسته شده، انجام دهیم، نیاز به معرفت ائمه علیهم السلام است و اگر این معرفت حاصل نشود، آن بارِ تبعیت کشیدنی نیست. این زیارات، مقدمه رسیدن به آن معرفتی است که از طریق این معرفت، تبعیت ائمه معصومین علیهم السلام برای انسان حاصل می‌شود. بخصوص تحمل مراتب بالای ولایت، تابع مراتب معرفت است. مراتب اولیه

۱. این گفتار در تاریخ ۱۳۸۳/۱۱/۲۹ مصادف با هفتم محرم الحرام ارائه شده است.

هم معرفت می‌خواهد؛ ولی آن مراتب بالای ولایت، بدون معرفت ممکن نیست، و گر نه انسان به شک و تکذیب و ریب کشیده می‌شود.

آن معرفتی که کارگشا است، اولاً معرفت به حقیقت نورانیت معصومین علیهم‌السلام است و ثانیاً آن چیزی که در این معرفت اتفاق می‌افتد، این است که شأن اتصال حقیقی آنها به خدای متعال برای بنده ظاهر می‌شود و همین است که مفسر همه افعال و اقوال‌شان است و همین است که اگر کسی آن را درک کند، می‌تواند معصومین علیهم‌السلام را در همه احوال تصدیق کند که البته کار عظیمی است.

مقدمه: رابطه معصوم با خداوند، محور زیارت جامعه

آن نخ تسییحی که رشته افعال معصومین علیهم‌السلام را به هم پیوند می‌دهد و اگر انسان آن رشته را درک کرد، همه افعال

معصومین علیهم السلام در جای خودش قابل تفسیر می شود و انسان می تواند ارتباط این فعل را با معصوم علیه السلام بفهمد، عبارت است از تبعیتی که آنها از خدای متعال دارند؛ یعنی میثاق با خدا بسته اند و هر کاری که انجام می دهند، وفای به همان عهد و میثاق است.

در روایات مکرری در باب ائمه هدا و معصومین علیهم السلام وارد شده است که این بزرگواران با خدای خودشان عهدی دارند؛ به خصوص در موضوع امامت برایشان نامه سربه مهر آمده است که آن را باز می کنند و طبق همان نامه و دستور، عمل می کنند. یعنی دستور معین و مقرری دارند و از آن دستور الهی تخلف نمی کنند.^۱

۱. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ الْعُمَرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْزَلَ عَلَى نَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله



کتاباً قَبْلَ وَفَاتِهِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتُكَ إِلَى النُّجَبَةِ مِنْ
 أَهْلِكَ قَالَ وَمَا النُّجَبَةُ يَا جَبْرِئِيلُ فَقَالَ عَلَى بَنِ أَبِي طَالِبٍ وَ
 وَلَدُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ عَلَى الْكِتَابِ خَوَاتِيمٌ مِنْ ذَهَبٍ فَدَفَعَهُ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى
 أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآمَرَهُ أَنْ يَفْكَ خَاتَمًا مِنْهُ وَيَعْمَلَ بِمَا فِيهِ فَفَكَ
 أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَاتَمًا وَعَمِلَ بِمَا فِيهِ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ
 الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَفَكَ خَاتَمًا وَعَمِلَ بِمَا فِيهِ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 فَفَكَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ أَخْرَجَ بِقَوْمٍ إِلَى الشَّهَادَةِ فَلَا شَهَادَةَ لَهُمْ
 إِلَّا مَعَكَ وَاشْرَ نَفْسَكَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ
 الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَفَكَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ أَطْرَقَ وَاصْمُتَ وَالْزَمَ
 مَنْزِلَكَ ﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ
 مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَفَكَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ حَدَّثَ النَّاسَ وَأَفْتَهُمْ
 وَلَا تَخَافَنَّ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنَّهُ لَا سَبِيلَ لِأَحَدٍ عَلَيْكَ فَفَعَلَ ثُمَّ
 دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرٍ فَفَكَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ حَدَّثَ النَّاسَ وَأَفْتَهُمْ

درک این معنا و درجات معارف که انسان بتواند رشته اتصال معصومین علیهم السلام به خدای متعال را درک کند و بعد بتواند بر اساس آن رشته، هماهنگی همه افعال آنها را بفهمد و دریابد که هیچ فعلی از افعالشان نیست که خلاف آن غرض باشد، بستر را فراهم می‌کند تا انسان برای قبول ولایت آنها تهباً و آمادگی پیدا کند.

در همین زیارت جامعه کبیره، یک بخش از زیارت معطوف به همین معنا است و فرازهایی از این زیارت، همین معنا را توضیح می‌دهد؛ یعنی همان رشته اتصال



وَأَنْشُرُ عُلُومَ أَهْلِ بَيْتِكَ وَ صَدِّقِ آبَائِكَ الصَّالِحِينَ وَ لَا تَخَافَنَّ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَنْتَ فِي حَرْزٍ وَ أَمَانٍ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ مُوسَى علیه السلام وَ كَذَلِكَ يَدْفَعُهُ مُوسَى إِلَى الَّذِي بَعْدَهُ ثُمَّ كَذَلِكَ إِلَى قِيَامِ الْمَهْدِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۸۰، ح ۲.

معصومین علیهم السلام به خدای متعال و اینکه همه افعالشان همین یک آهنگ را دارد و آهنگ دیگری در احوال و افعال و اقوالشان حاکم نیست. همه، یک جهت دارد و آن جهت خدای متعال است.

در زیارت غدیریه امیرالمؤمنین علیه السلام هست که «فَمَا تَنَاقَضَتْ أَعْمَالُكَ وَلَا اخْتَلَفَتْ أَقْوَالُكَ وَلَا تَقَلَّبَتْ أَحْوَالُكَ»^۱ افعال

۱. عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ بْنِ رُوحٍ وَ عُمَانَ بْنِ سَعِيدِ الْعَمَرِيِّ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا، وَ ذَكَرَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ زَارَ بِهَا فِي يَوْمِ الْغَدِيرِ فِي السَّنَةِ الَّتِي أَشْخَصَهُ الْمُعْتَصِمُ. تَقَفُ عَلَيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ تَقُولُ: «... وَ أَنْتَ الْقَائِلُ: لَا تَزِيدُنِي كَثْرَةَ النَّاسِ حَوْلِي عِزَّةً، وَ لَا تَقْرُقُهُمْ عَنِّي وَ حَشَةً، وَ لَوْ أَسْلَمَنِي النَّاسُ جَمِيعًا لَمْ أَكُنْ مُتَضَرِّعًا، اعْتَصَمْتَ بِاللَّهِ فَعَزَزْتَ، وَ أَثَرْتَ الْآخِرَةَ عَلَى الْأُولَى فَزَهَدْتَ، وَ أَيْدَكَ اللَّهُ

شما متناقض نیست و همدیگر را نقض نمی‌کند؛ بلکه همه یک آهنگ و یک هدف دارد. افعال‌تان متفاوت نیست و همه حرف‌هایتان یک حرف است. احوال‌تان هم متقلب نیست که گاهی در یک حال مثلاً حال توجه و عبودیت باشید و گاهی تقلب حال حاصل شود و از عبودیت خارج شوید.



وَ هَذَاكَ، وَ أَخْلَصَكَ وَ اجْتَبَاكَ. فَمَا تَنَاقَضَتْ أَعْمَالُكَ، وَ لَا اخْتَلَفَتْ أَقْوَالُكَ، وَ لَا تَقَلَّبَتْ أَحْوَالُكَ، وَ لَا ادَّعَيْتَ وَ لَا افْتَرَيْتَ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا، وَ لَا شَرِهْتَ إِلَى الْحُطَامِ، وَ لَا دَنَسَكَ الْآثَامُ، وَ لَمْ تَزَلْ عَلَى بَيْنِهِ مِنْ رَبِّكَ وَ يَقِينٍ مِنْ أَمْرِكَ، تَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ...؛ المزار الكبير لابن المشهدی، ص ۲۶۳، مفاتیح الجنان، باب سوم، زیارت مخصوصه روز غدیر.

یک قسمت عمده از فرازهای زیارت نورانی جامعه کبیره - البته اگر به کسی نورانیت فهمش را عطا کنند - این است که رابطه معصوم علیه السلام با خدای متعال تبیین می شود و اینکه همه وجود آنها و همه افعال، اقوال و حالات شان مستغرق در خدای متعال است.

توضیح این فرازها را در جلسه قبل تقدیم کردیم که:
 «السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَ الْأَدِلَّاءِ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ وَ
 الْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ» - یا «وَالْمُسْتَوْفِرِينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ» - «وَالْتَّامِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ وَ الْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ» - یا «وَالْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ»^۱ -

۱. مقام «داعیِ اِلی الله»

گفتیم که معنای «الدَّعَاةُ إِلَى اللَّهِ» این است که معصومین علیهم السلام با تمام وجود و در تمام مراتب، به خدای متعال دعوت می‌کنند: «السَّلَامُ عَلَى الدَّعَاةِ إِلَى اللَّهِ».

مراتب داعیان و اقسام دعوت

بر اساس روایات، اولین کسی که به سوی خودش دعوت می‌کند، خود خدای متعال است. امام صادق علیه السلام ضمن حدیثی فرمودند: «أَنَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَوَّلُ مَنْ دَعَا إِلَى نَفْسِهِ وَ دَعَا إِلَى طَاعَتِهِ»^۱ اولین کسی که مردم را به سمت

۱. عَنْ أَبِي عَمْرٍو الزُّبَيْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: «...فَأَخْبَرَ أَنَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَوَّلُ مَنْ دَعَا إِلَى نَفْسِهِ وَ دَعَا إِلَى طَاعَتِهِ وَ اتَّبَاعِ أَمْرِهِ فَبَدَأَ بِنَفْسِهِ فَقَالَ ﴿وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ ثُمَّ ثَنَّى بِرَسُولِهِ فَقَالَ ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ

خودش دعوت کرده و از سر محبت و لطفی که به مخلوقین داشته، آنها را به سوی خودش فراخوانده و نگذاشته است در خودشان و در دنیا و غیر غرق شوند، خدای متعال بوده است. این دعوت بوده که موحدین را به مقام توحید رسانده است و اگر این جذبه و دعوت الهی نبود، هیچ کس نمی‌توانست به سمت خدا حرکت کند.

←

رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ﴿۱﴾
يَعْنِي بِالْقُرْآنِ...؛ الکافی، ج ۵، ص ۱۳، ح ۱.

در روایات دارد اگر خدای متعال در عالم ذر، خودش را معرفی نکرده بود، احدی خدا را نمی شناخت.^۱ همچنین دارد که حضرت فرمودند: معرفت، صُنع خدا است؛ صنع ما نیست. او است که این معرفت را عطا می کند.^۲ در هر

۱. عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ زُرَّارَةُ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾ الْآيَةَ قَالَ أَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ فَعَرَفَهُمْ وَ أَرَاهُمْ نَفْسَهُ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ...؛ الكافي، ج ۲، ص ۱۲، ح ۴.

۲. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام الْمَعْرِفَةُ مِنْ صُنْعٍ مَنْ هِيَ قَالَ: «مِنْ صُنْعِ اللَّهِ لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۱۶۳، ح ۲.

صورت اگر دعوت الهی نبود، کسی رو به خدای متعال نمی‌آورد. «أَوَّلُ مَنْ دَعَا إِلَى نَفْسِهِ وَ دَعَا إِلَى طَاعَتِهِ وَ اتَّبَعَ أَمْرِهِ» خود خدای متعال است.

«فَبَدَأَ بِنَفْسِهِ فَقَالَ ﴿وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾» خدا است که شما را به دار السلام دعوت می‌کند؛ یعنی به آن داری که همه‌اش سلامت است و هیچ نقص و عیبی در آن نیست که دارِ توحید است: «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»^۱. ﴿وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ او است

۱. امام رضا علیه السلام در حدیث سلسله الذهب به نقل از ائمه علیهم السلام چنین بیان فرمودند: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ اللَّهُ جَلَّ جَلَّالُهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَهُ أَمِنَ مِنْ عَذَابِي؛ التوحید، ص ۲۴، ح ۲۱.

که به صراط مستقیم هدایت می‌کند. کسانی را که شایستگی داشته باشند و مشیت الهی به هدایت آنها تعلق بگیرد، او است که به صراط مستقیم آورده و همه را هدایت می‌کند.

«ثُمَّ ثَنَّى بِرَسُولِهِ» سپس خدای متعال در درجه دوم، رسولش را مأمور کرده است «فَقَالَ ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ﴾» مردم را به راه پروردگارت فرا بخوان تا در راه خدا و پروردگارشان بیایند «بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^۱ با حکمت و موعظه حسنه «وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» که «يَعْنِي بِالْقُرْآنِ» با قرآن با آنها مجادله کن؛ چون مجادله به احسن، مجادله به قرآن است.

۱. ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾؛ سوره نحل، آیه ۱۲۵.

البته سخنم در باب اقسام دعوت نیست. اما به اختصار عرض می‌کنم که حکمت و موعظه و جدال به احسن، سه طریق دعوت است که بعضی‌ها گفته‌اند این سه طریق مربوط به درجات نفوس است. انسان‌ها با هم فرق می‌کنند؛ با بعضی‌ها باید با زبان حکمت و معرفت صحبت کرد، با بعضی با زبان موعظه و با بعضی هم با زبان جدال. شاید هم اینها برای همه در درجات و احوال مختلف به درد بخورد. یعنی این طور نیست که باید با انسان همیشه با یک زبان حرف بزنند؛ بلکه یک جا باید او را بترسانند، یک جا باید تشویق کنند و یک جا باید به او بصیرت بدهند. همه اینها برای حرکت انسان لازم است. برای همین است که می‌بینید قرآن از همه اینها پُر است و این طور نیست که فقط استدلال بیاورد؛ بلکه هم حکمت هست، هم بیان حقایق و نورانیت‌ها، هم موعظه و هم جدال به احسن.

پس خدای متعال در درجه دوم، وجود مقدس نبی اکرم ﷺ را مأمور کرده که به سوی خدای متعال دعوت کنند:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ﴾.

فراگیری دعوت معصومین نسبت به همه مخلوقات

این دعوت هم در یک منزلت، مربوط به عالم انسان و ملائکه و عالم موجودات دارای عقل و شعور است و در یک مرتبه دیگر، دعوت عمومی همه عوالم است؛ یعنی اگر همه عوالم به سمت خدا حرکت می کنند: ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾^۱، دعوتی در کار است که آنها را فراخوانده است.

۱. ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾؛ سوره جمعه، آیه ۱.

روایات متعددی داریم^۱ که همه موجودات، دارای درک هستند و عبادت و تسبیح می‌کنند؛ توحید به آنها عرضه شده و آنها هم توحید را پذیرفته‌اند. همه موجوداتی که خدا را عبادت می‌کنند، یک دعوت الهی است که آغاز راه است و او است که دعوت کرده و حالا موجودات می‌توانند عبادت کنند. اگر او مخلوقات را تکویناً به سمت خودش دعوت نمی‌کرد، هیچ مخلوقی نمی‌توانست به خدای متعال رو بیاورد و خدا را تسبیح کند. این جاذبه دعوت الهی است که همه مخلوقات را غرق در توحید کرده است.

پس توحید در همه خلقت و همه مخلوقات که مستغرق در توحید هستند، ساری است و اینها متناسب با ادراک

۱. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۶۱، ص ۹۷-۱، بَابُ عُمُومِ أَحْوَالِ الْحَيَوَانِ وَ أَصْنَافُهَا.

خودشان، خدای متعال را عبادت و تسبیح می کنند و این تسبیح هم یک تسبیح حقیقی است. واسطه در این دعوت به توحید، اولیاء معصوم علیهم السلام هستند که مخلوقات - یا لا اقل مؤمنینی که خدا را در مرتبه کمال عبادت می کنند - شعاع وجودی و نازله نور آنها هستند: «وَإِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا»^۱ این درباره ارواح مؤمنین است که طینت شان از طینت معصومین علیهم السلام است. اما همه مخلوقات هم به نوعی همین طور هستند.

۱. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: «الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِنْ اشْتَكَى شَيْئًا مِنْهُ وَجَدَ أَلَمَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ جَسَدِهِ وَ أَرْوَاحُهُمَا مِنْ رُوحٍ وَاحِدَةٍ وَ إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا»؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۶۶، ح ۴.

یعنی خدای متعال زبان همه این مخلوقات را به معصومین علیهم السلام آموخته و با هر مخلوقی با زبان خودش صحبت می‌کنند. گاهی این حالت ظهور پیدا می‌کرده است؛ در روایات فراوان آمده است که معصومین آشکارا با مخلوقات دیگر صحبت می‌کرده‌اند.^۱

۱. نک: بصائر الدرجات، ج ۱، ابواب ۱۵-۱۱، باب فی الأئمة علیهم السلام
 أنهم يتكلمون الألسن كلها / باب فی الأئمة علیهم السلام أنهم يعرفون
 الألسن كلها / باب فی الأئمة علیهم السلام أنهم يعرفون منطق البهائم و
 يعرفونهم و يجیبونهم إذا دعوهم / باب فی الأئمة علیهم السلام أنهم
 يعرفون منطق الطیر / باب فی الأئمة علیهم السلام أنهم یقرءون الكتب التي
 نزلت على الأنبياء باختلاف ألسنتهم التوراة و الإنجيل و غیر
 ذلك.

ما چون سر از آن عوالم در نمی آوریم، گاهی به نظرمان می آید اینها مجاز است که ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾. در حالی که این طور نیست و حقیقتی در کار است. همه در حال تسبیح هستند و زبان اینها را انبیاء علیهم السلام و اولیاء علیهم السلام می فهمیده اند.

خدای متعال در قرآن می فرماید که جناب سلیمان علیه السلام زبان هدهد را می فهمید و با او صحبت می کرد؛ زبان مورچگان را می فهمید. جناب سلیمان می شنید که مورچه دارد بقیه را موعظه می کند: ﴿يَا أَيُّهَا النَّملُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾^۱ مورچه ها!

۱. ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّملِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّملُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾؛ سوره نمل، آیه ۱۸.

بروید وارد خانه‌هایتان شوید تا سلیمان علیه السلام و لشکریانش بی‌توجه و از سر عدم فهم و درک، شما را زیر دست و پای خودشان له نکنند. این، درک مورچه است. ما خیال می‌کنیم این موجود - به تعبیر ما - بی‌زبان، چیزی نمی‌فهمد؛ در حالی که این طور نیست. همه اینها خدا دارند؛ خدای متعال اینها را زنده خلق کرده است و متناسب با مرتبه خودشان فهم دارند و عبادت و بندگی می‌کنند.

دعوت ائمه، جلوه‌ای از مجذوبیت آنان به خداوند

پس آن دعوتی که همه عالم را در قدم اول به سمت خدا و توحید دعوت کرده، دعوت خود خدای متعال است. در قدم بعد، آن ﴿دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا﴾^۱ به سمت خدا دعوت کرده است. او مجذوب خدا است و

۱. ﴿وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا﴾؛ سوره احزاب، آیه ۴۶.

همه موجودات، مجذوب او هستند و این جذبه عبادت او است که عالم را به سوی خدای متعال می کشد. مثل آهن ربا جذب می کند و بقیه را در میدان جاذبه خودش قرار می دهد، او مجذوب است و شعاع جذبه الهی ای که در وجود حضرت قرار داده شده - که مستغرق است - بقیه عالم را به سمت خدا دعوت می کند. همه موجودات در ظرف خودشان به سمت خدا حرکت می کنند؛ اما کسی که داعی است و این توحید ساری در همه خلقت، ناشی از دعوت او است، انوار پاک معصومین علیهم السلام هستند که خدای متعال، آنها را ناظر قرار داده است.

این روایت در «بَابُ مَوْلِدِ النَّبِيِّ» است که^۱ محمد بن سنان به امام جواد علیه السلام عرض کرد: شیعیان شما در باب مقامات شما اختلاف کرده‌اند. چون مراتب شیعیان، مختلف بوده است؛ از اول مختلف بوده و بعد هم مختلف خواهد شد، چون درجات، فرق می‌کند: ﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ

۱. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي علیه السلام فَأَجْرَيْتُ اخْتِلَافَ الشَّيْعَةِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَفَرِّدًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ فَمَكُثُوا أَلْفَ دَهْرٍ ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَاجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا وَفَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ فَهُمْ يُحِلُّونَ مَا يَشَاءُونَ وَ يُحَرِّمُونَ مَا يَشَاءُونَ وَلَنْ يَشَاءُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ الدِّيَانَةُ الَّتِي مِنْ تَقَدُّمِهَا مَرَقَ وَمِنْ تَخَلُّفِ عَنْهَا مُحِقَ وَمَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ خُذْهَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ؛ الكافي، ج ۱، ص ۴۴۱، ح ۵.

لِإِبْرَاهِيمَ^۱ عده‌ای مثل ابراهیم خلیل عليه السلام هستند و اسرار ولایت را می‌فهمند، اما عده‌ای هم شیعه معمولی هستند. حضرت در پاسخ فرمودند: برای خدا شریک قرار ندهید: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَفَرِّدًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ». ولی بعد فرمودند: «ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ فَمَكَثُوا أَلْفَ دَهْرٍ» این سه نور مطهر را آفرید و هزار دوران گذشت، اما هیچ خبری نبود. «ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ» خلقت عالم، بعد از آن شروع شده است؛ «فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا» خدای متعال آنها را شاهد بر خلائق قرار داده است و آنها بر همه خلق حاضر و ناظرند.

ممکن است برای ما این تصور، عجیب باشد: مگر می‌شود حقیقتی همه جا حاضر باشد و این قدر عظمت

۱. ﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴾؛ سوره صافات، آیه ۸۳.

داشته باشد؟! مثالش در همین عالم دنیا فراوان است. مثلاً وقتی خورشید طلوع می‌کند، نورش در میلیون‌ها خانه می‌افتد. این طور هم نیست که وقتی می‌خواهد در این خانه بتابد، باید از آن خانه کم بگذارد. بلکه منافعش همزمان به میلیون‌ها و میلیارد‌ها نفس، می‌رسد. این طور نیست که وقتی ما از نور خورشید منتفع می‌شویم، از منفعت بغل‌دستی‌مان کم می‌کنیم. نه؛ این قدر این نور گسترده است که همه استفاده می‌کنند و از هیچ کس هم کم نمی‌آید. بلکه بالاتر؛ هیچ کسی به حقیقت استفاده از این نعمت نمی‌رسد، مگر خواص.

انوار معصومین علیهم‌السلام این طور است؛ بر همه عالم می‌تابد و همه عالم می‌توانند استفاده کنند، از هیچ کس هم کم نمی‌آید. این طور نیست که اگر کسی بخواهد از دعوت و هدایت معصوم علیهم‌السلام بهره‌مند شود، باید از دیگری کم بگذارد.

اگر همه عالم هم مالکِ اشتر شوند، امیرالمؤمنین (علیه السلام) همه را به سمتِ خدای متعال می‌برد و از هیچ کسی هم کم نمی‌گذارد. این طور نیست که وقتی حضرت به او التفات پیدا می‌کنند، از کس دیگری کم می‌گذارند. بلکه اصلاً هیچ کسی نیست که بتواند در ظرف خودش همان سهمی را که دارد، ببرد و درست از این دعوت استفاده کند و با عمق جان خود ندای آن دعوت را بشنود؛ چون اگر شنید، راه می‌افتد و اگر این دعوت به اعماق وجود انسان برسد، جذبه این دعوت انسان را با خود می‌برد.

بنابراین آنها هستند که داعی الی الله به معنی مطلقش هستند: «السَّلَامُ عَلَى الدَّعَاةِ إِلَى اللَّهِ». این دعوت به سوی خدا هم جلوه مجذوبیت خودشان است. این تعبیر، بیان همین معنا است: «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا صَلي الله عليه و آله و سلم عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ» مقام عبودیت مطلقه، مقام - به تعبیر

آقایان - فنا، مقام اینکه هیچ نمی‌بیند و خاشع محض، ساجد محض و راکع محض است و همه عمرش از اول تا آخر در حال سجده بوده است؛ این نور از سرآغاز خلقت تا پایان، غرق در سجده خدای متعال است، این است که رسالت را به دنبال می‌آورد و حضرت رسول می‌شود.

اهل بیت، اولین اجابت کننده و اولین داعی

اگر آنها «الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ» هستند، برای این است که خودشان اول از همه آن دعوت را اجابت کرده‌اند. «أَوَّلُ مَنْ دَعَا إِلَى نَفْسِهِ» خود خدای متعال است، ﴿وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ﴾؛ و آنها هستند که این دعوت را اجابت کردند و با تمام وجود، جذبه دعوت الهی را دریافت کردند و شیرینی آن دعوت که خدای متعال آنها را فرا

می‌خواند، کام آنها را شیرین کرده و مشتاقانه اجابت کرده‌اند.

واقعاً اگر کسی شیرینی دعوت خدا را بفهمد که خدا دارد انسان را صدا می‌زند، با سر به سمت آن می‌رود. امثال من، شیرینی و جاذبه دعوت‌های دیگر - مثل دعوت دنیا یا دعوت دیگران - را می‌فهمیم و با سر هم می‌رویم! اما آنهایی که جاذبه دعوت الهی را فهمیده‌اند که خدا دارد صدا می‌زند و می‌گوید به طرف من بیایید، اول کسی از آنها که در عالم ذر - که یکی از عوالم است؛ همه عوالم نیست - اجابت کرد و بر دیگران سبقت گرفت، نبی اکرم ﷺ است. در کافی شریف، در اول کتاب ایمان و کفر دارد که^۱ از حضرت

۱. عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «أَنَّ بَعْضَ قُرَيْشٍ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِأَيِّ شَيْءٍ سَبَقْتَ الْأَنْبِيَاءَ وَأَنْتَ بُعِثْتَ آخِرَهُمْ

سؤال شد که شما آخرِ انبیاء علیهم السلام هستید؛ پس چرا بر همه سبقت گرفتید؟ فرمودند: به خاطر اینکه در عالم ذر وقتی خدا صدا زد، اول کسی که اجابت کرد، من بودم.

بعد خدا آن امتحان سنگین را پیش آورد و آتشی برافروخت و فرمود: در این آتش بروید! همان جا مردم و مخلوقها دو دسته شدند: یک عده با تمام وجود در آتش رفتند و آتش برایشان گلستان شد. امتحان خدا همیشه این طور است؛ از دور، سخت می نماید، اما وقتی رفتی، رحمت خدا انسان را فرا می گیرد. اما آن دسته ای که اباء کرده و

←

وَ خَاتَمَهُمْ فَقَالَ إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبِّي وَ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ حَيْثُ ﴿أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ فَكُنْتُ أَنَا أَوَّلَ نَبِيٍّ قَالَ ﴿بَلَى﴾ فَسَبَقْتُهُمْ بِالْإِقْرَارِ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۰، ح ۱.

نرفته بودند، وقتی دیدند خبری نشد و تجربه کردند که برای اینها گلستان شد، گفتند: خدایا! ما توبه می‌کنیم؛ ما هم حاضریم! خدا پذیرفت و دوباره فرمود: این دفعه بروید. باز وقتی کنار آتش رسیدند، اباء کردند. امتحان، این طور است؛ ده بار هم که انسان تجربه کرده باشد، برای بار یازدهم نمی‌تواند؛ چون ظاهرش هیبت دارد و توکل می‌خواهد که انسان جرأت کند و وارد میدان شود. اما وقتی وارد میدان شد، برایش گلستان می‌شود و از صحنه ابتلایی که خدا برایش پیش آورده، لذت می‌برد. باز برای بار سوم تکرار شد و خدای متعال فرمود: بروید! دوباره رفتند و دیدند گلستان شد. اینها هر بار رفتند و آنها هم هر سه بار رفتند.^۱

۱. عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَوْ عَلِمَ النَّاسُ كَيْفَ ابْتِدَاءُ الْخَلْقِ مَا اخْتَلَفَ اثْنَانِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ

بعضی روایات تعبیر تندی دارد که خیلی نگران‌کننده است؛ می‌فرماید: آنجا از هم جدا شدند و دیگر خیلی هم

←

قَالَ كُنْ مَاءً عَذْبًا أُخْلِقُ مِنْكَ جَنَّتِي وَ أَهْلَ طَاعَتِي وَ كُنْ مِلْحًا
أَجَاجًا أُخْلِقُ مِنْكَ نَارِي وَ أَهْلَ مَعْصِيَتِي ثُمَّ أَمَرَهُمَا فَاْمْتَزَجَا فَمِنْ
ذَلِكَ صَارَ يَلِدُ الْمُؤْمِنُ الْكَافِرَ وَ الْكَافِرُ الْمُؤْمِنَ ثُمَّ أَخَذَ طِينًا مِنْ
أَدِيمِ الْأَرْضِ فَعَرَكَهُ عَرَكًا شَدِيدًا فَإِذَا هُمْ كَالذَّرِّ يَدْبُونَ فَقَالَ
لِلْأَصْحَابِ الْيَمِينِ إِلَى الْجَنَّةِ بِسَلَامٍ وَ قَالَ لِلْأَصْحَابِ الشِّمَالِ إِلَى
النَّارِ وَ لَا أَبَالِي ثُمَّ أَمَرَ نَارًا فَأَسْعَرَتْ فَقَالَ لِلْأَصْحَابِ الشِّمَالِ
ادْخُلُوهَا فَهَابُوهَا فَقَالَ لِلْأَصْحَابِ الْيَمِينِ ادْخُلُوهَا فَدَخَلُوهَا فَقَالَ
﴿كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا﴾ فَكَانَتْ بَرْدًا وَ سَلَامًا فَقَالَ أَصْحَابُ الشِّمَالِ
يَا رَبِّ أَقْلَنَّا فَقَالَ قَدْ أَقْلَيْتُكُمْ فَادْخُلُوهَا فَذَهَبُوا فَهَابُوهَا فَثَبَّتَ
الطَّاعَةُ وَ الْمَعْصِيَةُ فَلَا يَسْتَطِيعُ هَؤُلَاءِ أَنْ يَكُونُوا مِنْ هَؤُلَاءِ وَ لَا
هَؤُلَاءِ مِنْ هَؤُلَاءِ؛ الكافي، ج ۲، ص ۶، ح ۱.

نمی شود دستکاری اش کنید. البته دار دنیا، دار توبه است و اگر کسی بتواند، می تواند از گذشته هایش هم توبه کند. بنابراین در عالم ذر هم اول کسی که اجابت کرده، ایشان بوده اند. حضرت شیرینی دعوت خدا را چشیده و آن را با تمام وجود اجابت کرده است. چون اجابت کرده، خودش مقام داعی پیدا کرده است و او را ﴿دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ﴾ قرار داده اند تا به خدا دعوت کند.

این، خیلی مقام بالایی است که وجودش همه را به سمت خدا ببرد. خود حضرت به وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَى يَدِكَ رَجُلًا خَيْرٌ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ غَرَبَتْ»^۱ اگر دست یک نفر

۱. عَنْ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْيَمَنِ وَقَالَ لِي يَا

را بگیری و از جهنم نجات بدهی، برای تو از آنچه خورشید به او می‌تابد، بهتر است. وقتی هدایت یک نفر این طور است، ببینید خدا به کسی که او را هادی قرار می‌دهد، چه نعمتی می‌دهد. نوری به او بدهد که دنبال نورش مردم راه می‌افتند؛ زبان دعوت به او می‌دهد؛ عملش دعوت می‌کند؛ حالش دعوت می‌کند؛ وجودش داعی الی الله است. حضرات معصومین علیهم‌السلام چطور هستند که همه عالم را با وجود خودشان دارند دعوت می‌کنند؟

←

عَلَىٰ لَا تُقَاتِلَنَّ أَحَدًا حَتَّىٰ تَدْعُوهُ وَ اَيُّمُ اللّٰهُ لَآنْ يَهْدِيَ اللّٰهُ عَلَىٰ يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَّكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ وَ لَكَ وَلَؤُهُ يَا عَلِيُّ؛ الكافي، ج ۵، ص ۲۸، ح ۴.

دعوت حالی و دعوت وجودی

این دعوتی هم که هست، هم دعوت با قول است، هم دعوت با عمل و هم دعوت با حال.

یک عزیزی بود - خدا رحمتش کند - که در تربیت، خیلی فوق العاده بود و خیلی کار کرده بود. می گفت: همه گریه هایتان را بیرون نبرید؛ اگر نصف شب بیدار می شوید و گریه می کنید، بگذارید بچه هایتان اشک تان را در خانه بینند تا یاد بگیرند و تربیت شوند. این همان دعوت با حال و با عمل است. وقتی حالات تان را بینند، این حالات شما آنها را دعوت می کند. آن دوستانی که دور و بر آن آقا بودند، مجذوب حالش بودند. یکی شان به من می گفت: کس دیگری سراغ داری که مثل او آن حالات را داشته باشد تا ما به سراغش برویم؟ ما سخت شده ایم و حرف در ما اثر نمی کند. کسی را نشان بده که آن احوال را داشته باشد.

پس بعضی‌ها با حال و مناجات‌شان افراد را دعوت می‌کنند و معصومین علیهم‌السلام این طور بوده‌اند. بلکه از این بالاتر؛ وجودشان ^۱ دعوت است. وقتی بین مردم راه می‌روند و مردم خودشان را می‌بینند، یاد خدا می‌افتند. همان که در روایات دارد با کسی مجالست کنید که «يُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ رُؤْيَيْتَهُ»^۱ خودش شما را به یاد خدا بیندازد.

در باب امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روایات هست که ذکر را به حضرت تفسیر می‌کند. وجود حضرت، ذکر الله و توجه

۱. عَنْ الْفَضْلِ بْنِ أَبِي قُرَّةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم: «قَالَتِ الْحَوَارِيُّونَ لِعِيسَى يَا رُوحَ اللَّهِ مَنْ نُجَالِسُ قَالَ مَنْ يُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ رُؤْيَيْتَهُ وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقَهُ وَ يُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۳۹، ح ۳.

است.^۱ نه اینکه فقط زبان شان ذکر می گوید و کلام شان ذکر است، بلکه حقیقت وجودشان، همه اش توجه به حضرت حق و ذکر است. کسی که وجودش ذکر الله شد، همه وجودش ﴿دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ﴾ می شود.

راه بهر مندی مومنین از مقام دعوت ائمه

بنابراین، اگر همه مراحل خلقت مستغرق در توحید هستند، به تبع این دعوت است. این دعوت هم دعوتی است به تبع دعوت خدای متعال. این حضرات دعوت

۱. عَنْ سَعْدِ الْخَفَّافِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ يَا سَعْدُ أَسْمِعْكَ كَلَامَ الْقُرْآنِ قَالَ سَعْدٌ فَقُلْتُ بَلَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ فَقَالَ: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾ فَالْتَمَعْتُ كَلَامَ وَالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرُ رِجَالٌ وَ نَحْنُ ذِكْرُ اللَّهِ وَ نَحْنُ أَكْبَرُ؛ الكافي، ج ۲، ص ۵۹۶، ح ۱.

خدای متعال را اجابت کردند و شعاع آن دعوت در وجودشان ظهور کرد و ﴿دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ﴾ شدند. هر کس هم دعوت معصومین علیهم السلام را اجابت کند، به هر میزان که اجابت کند، خودش داعی و هادی می‌شود. آنها با زبان حکمت و موعظه و مجادله دعوت کرده‌اند؛ اگر کسی جذب آن دعوت‌ها شد، با همان زبان‌ها می‌تواند دعوت کند.

کسی که فقط مجادلات قرآن را می‌فهمد، با زبان مجادله می‌تواند دعوت کند و دیگر بیشتر ظرفیت ندارد. کسی که مواعظ قرآن را اجابت کرده، زبان موعظه پیدا می‌کند. کسانی بودند که حرف که می‌زدند، اولین کلام‌شان همه جان‌ها را می‌لرزاند. این کسی است که جذب موعظه شده و حالا می‌تواند موعظه کند. چون موعظه با حرف نیست؛ موعظه، یک جریان است.

«كَلَامُكُمْ نُورٌ وَ أَمْرُكُمْ رُشْدٌ»^۱. حقیقتاً «كَلَامُكُمْ نُورٌ»

مستغرق در نور الهی هستند و لذا نور الله شده‌اند. همه وجودشان نور است؛ کلام‌شان نور است و از دهان‌شان نور خارج می‌شود. لذا دیگران را هم نورانی می‌کنند؛ قلب آماده را نورانی می‌کنند. وقتی بارقه این کلام به قلب می‌خورد، قلب روشن می‌شود.

اگر کسی مجذوب دعوت ائمه هدايات معصومین (علیهم‌السلام) شد، خودش هم می‌تواند داعی باشد. البته بستگی دارد کدام دعوت را اجابت کرده باشد. بعضی‌ها موعظه‌شان گیرا است، ولی با زبان برهان نمی‌توانند کسی را دعوت کنند. در مقابل بعضی‌ها خوب بلدند استدلال کنند، ولی بلد نیستند موعظه کنند. هرچه هم وارد فضای موعظه شوند، خراب می‌کنند.

در مورد خود من این طور است که هیچ وقت رسمم موعظه کردن نیست؛ چون می‌دانم موعظه کردن، حساب و کتاب دارد. مگر یک موقع حدیث بخوانیم: «كَلَامُكُمْ نُورٌ». اما کسی که جذب موعظه‌ها نشده، معنا ندارد موعظه کند.

جدال احسن هم به تعبیر این روایت: «جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ يَعْنِي بِالْقُرْآنِ» جدال بالقرآن است. خیلی از تعاریفی که ما یاد گرفته‌ایم و دائم به قرآن تحمیل می‌کنیم، تحمیل است. نه حکمت در قرآن به معنای برهان است، نه موعظه یعنی خطابه. اینها اصطلاحاتی است که قبل از قرآن، کسانی گفته‌اند. قرآن، کلام خدا است و باید همه را از قرآن گرفت. کسی آمده و تقسیماتی کرده است؛ اینکه همان را در قالب قرآن بریزیم و مردم را در حصار این اصطلاحات محدود کنیم، ظلم به قرآن است. مجادله‌ای که قرآن می‌گوید، مجادله‌ای نیست که آنها می‌گویند؛ بلکه در روایت فرمود:

جدال بالأحسن، جدال بالقرآن است؛ یعنی با زبان قرآن مجادله کنید. البته جدال‌های قرآن، خودش بحث مفصلی می‌طلبد.

حکمت هم در آن روایت نورانی ذیل آیه: ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾^۱ فرمود: حکمت یعنی «طَاعَةُ اللَّهِ وَ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ»^۲ حکمت، اطاعت و معرفت است. آن است که خیر کثیر است، نه برهان.

۱. ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۶۹.
۲. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ فَقَالَ: «طَاعَةُ اللَّهِ وَ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۱۸۵، ح ۱۱.

بنابراین، ائمه هدايات معصومين عليه السلام، «الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ» هستند. وجودشان، عملشان، صفتشان، فعلشان و كلامشان دعوت الى الله است. جز به خدا دعوت نمی‌کنند. همه وجودشان جذبه به سوی خدا است. آنها هر کسی را که متوجه آنها شد، به سوی خدا دلالت می‌کنند.

۲. مقام «دلیل علی مرضاء الله»

«وَالْأَدِلَاءُ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ»^۱ بعد از دعوت هم دلالت است که مقداری درباره آن بحث کردیم، ولی مطالب فراوان دیگری هم دارد. گفتیم که آنها دال به سوی خدا هستند؛ یعنی راهنمایی می‌کنند و رها نمی‌کنند، بلکه تا قدم آخر دستگیری می‌کنند. کسی را که دعوت کردند و اجابت

۱. زیارت جامعه کبیره

کرد، دیگر رهایش نمی‌کنند. چون آنها منتظر این اجابت هستند. دعوت از آن طرف شروع می‌شود. آنها مجذوب‌اند و مشتاقانه آمده‌اند؛ لذا از دعوت‌شان لذت می‌برند.

دلالت و بلاکشی

پیامبر گرامی اسلام ﷺ - حالا چه تعبیری کنم - واقعاً از رسالت‌شان لذت می‌بردند: «مَا أُوذِيَ نَبِيٌّ مِثْلَ مَا أُوذِيَ^۱»^۱ برای همین با بلاء خودشان هم دعوت می‌کردند، هم دلالت. هستی‌شان را می‌دادند تا آنهایی که می‌خواهند راه بیفتند، برسند: «وَبَذَلَ مُهْجَتَهُ فَيْكَ لَيْسْتَ تَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنْ

۱. قَالَ الْمُصْطَفَى ﷺ: «مَا أُوذِيَ نَبِيٌّ مِثْلَ مَا أُوذِيَ»؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۴۷.

الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ»^۱ این، دلالت است. خودشان چراغ راه می شدند؛ شمع می شدند و می سوختند تا همه را روشن کنند. وجود آنها نور بود و این نور را ساطع می کردند. چگونه؟ با مثل عاشورا: «إِنَّ الْحُسَيْنَ... مِصْبَاحُ

۱. عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مِهْرَانَ الْجَمَّالِ قَالَ: قَالَ لِي مَوْلَايَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي زِيَارَةِ الْأَرْبَعِينَ: «وَأَعْطَيْتُهُ مَوَارِيثَ الْأَنْبِيَاءِ وَ جَعَلْتُهُ حُجَّةً عَلَى خَلْقِكَ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ فَأَعْذَرَ فِي الدُّعَاءِ وَ مَنَحَ النَّصْحَ وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فَبِكَ لَا يَسْتَنْقِذُ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ وَ قَدْ تَوَازَرَ عَلَيْهِ مِنْ غُرَّتِهِ الدُّنْيَا وَ بَاعَ حَظَّهُ بِالْأَرْدَلِ الْأَدْنَى»؛ تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۱۱۳، ح ۱۷، مفاتيح الجنان، باب سوم، فصل ششم، زیارت اربعین.

هُدًى وَ سَفِينَةٌ نَّجَاةٌ»^۱ همین نور است که دیگران را دلالت و جذب می کند و با خودش می برد.

اگر کسی می خواهد دلالت کند، باید چراغ روشن کند. آنها این چراغ را با وجود خودشان روشن می کردند و همه راه خدا را روشن کرده اند؛ لذا هیچ کجای راه خدا مبهم نیست. در خود زیارت جامعه می فرماید: شما امر و نهی خدا را اظهار کردید؛^۲ هیچ خواستی نبوده که کسی بخواهد بفهمد خواست خدا چیست، اما نتواند بفهمد؛ این طور

۱. امام علی علیه السلام در حدیثی طولانی چنین فرمودند: «وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَصْبَاحُ هُدًى وَ سَفِينَةٌ نَّجَاةٌ»؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۵۹، ح ۲۹.

۲. «وَالْمُظْهَرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ»

نیست. هر کس بخواهد بفهمد در هر مرتبه‌ای از مراتب خدا از ما چه می‌خواهد، این دلالت واقع شده است: «وَالْأَدِلَّةُ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ».

مراتب دلالت به حسب درجات اجابت

منتهی انسان باید اجابت کند تا این دلالت به او برسد. آنها دعوت کرده‌اند و دعوت‌شان هم مراتب دارد. از جماد و نبات تا کامل‌ترین انسان‌ها هم مشمول این دعوت هستند و هنوز هم دارند دعوت می‌کنند. به هر جا برسی، باز هم دارند دعوت می‌کنند. البته اگر در منزلتی توقف کردیم، دیگر دلالت بعدی نیست؛ اما اگر دعوت را اجابت کردیم، دلالت بعدی می‌آید.

دلالت‌هایی که برای وجود مقدس ابراهیم خلیل علیه السلام است، ربطی به ما ندارد. هدایتش و دلالتش می‌کنند. در این

امتحان عظیم، می‌خواهد فرزندش را ببرد و قربانی کند. هم دعوت است، هم دلالت. در همه مراتب خلقت، هم دعوت آنها جاری است، هم دلالت آنها، تا انسان چقدر اجابت کند. هر کس زودتر و بهتر اجابت کرده باشد، دلالت‌های بیشتری برایش هست.

از آن طرف است که دلالت‌ها، انوار و هدایت‌ها می‌آید؛ و گرنه، اگر دلالتی نباشد، انسان نمی‌تواند برود. دعوت هست، انسان هم سر برداشته و می‌خواهد برود، اما دلالت هم باید باشد. راهی باید باشد تا آن راه را هموار کنند و انسان را قدم به قدم ببرند؛ موانعش را بردارند و مخاطراتش را گوشزد کنند. آن دلالتی که بعضی از معلم‌های ربانی قدم به قدم با شاگرد می‌کرده‌اند، معصومین علیهم‌السلام نسبت به همه در همه مراتب می‌کنند.

۳. طلب وفور دائمی در اطاعت اوامر الهی «الْمُسْتَوْفِرِينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ»

«وَالْمُسْتَقِرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ»^۱ یا «وَالْمُسْتَوْفِرِينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ»^۲
آنها با تمام وجود، مستقر یا مستوفر در امر خدا هستند.

معنای «مستوفر»

معنای مستوفر این است: یعنی به وفور امر الهی را امتثال می‌کنید. هیچ امری نیست که زمین بماند. مستوفر هستند و دائماً طلب وفور می‌کنند. چون انسان ظرفیتی دارد؛ به حدی که رسید متوقف می‌شود. مثلاً نافله شبش را خواند، دیگر برایش بس است؛ یا زیارت جامعه را خواند، زیارت

۱. زیارت جامعه کبیره

۲. همان فراز از زیارت جامعه کبیره با توجه به اختلاف

نسخه‌های خطی

عاشورا را خواند، از فقیر دستگیری کرد، به فلان رَحْمَش سرکشی کرد، دیگر برایش بس است و لذا متوقف می شود. چون مستوفر نیست که طلب وفور کند و بخواهد هرچه امر هست، امثال کند؛ یعنی هرچه امر می رسد، کمرش خم نشود و مشتاقِ بیشتر باشد. مستوفر در امر باشد و دنبال امر و فرمان خدا بگردد تا امثال کند و هیچ امری از او امر خدا بر زمین نماند.

این خیلی مهم است. مثلاً حضرت امیر علیه السلام در شب هزار رکعت نماز بخواند، به فقرا رسیدگی کند و... در روز هم همین طور است؛ هم مرد میدان جنگ باشد، هم مرد گریه باشد و همه اینها را با هم داشته باشد و مستوفر در امر باشد. در آن روایت دارد که امام سجاد علیه السلام عبادت بسیار سنگینی می کردند. به حضرت عرض کردند: آقا! چقدر عبادت می کنید؟! فرمودند: آن کتاب عبادت های امیرالمؤمنین علیه السلام را

بیاورید! و شروع به خواندن کردند. بعد فرمودند: چه کسی می تواند مثل جدم امیرالمؤمنین (علیه السلام) عبادت کند؟! این، عبادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است،^۱ آن هم بقیه امورش: «وَالْمُسْتَوْفِرِينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ».

۱. عَنْ سَعِيدِ بْنِ كَثُومٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (علیه السلام) فَذَكَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) فَأُطْرَاهُ وَ مَدَحَهُ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ثُمَّ قَالَ: «... وَ مَا كَانَ لِبَاسُهُ إِلَّا الْكَرَائِسَ إِذَا فَضَلَ شَيْءٌ عَنْ يَدِهِ مِنْ كُمِهِ دَعَا بِالْجَلَمِ فَقَصَّهُ وَ مَا أَشْبَهَهُ مِنْ وَلَدِهِ وَ لَا أَهْلِ بَيْتِهِ أَحَدٌ أَقْرَبُ شَبَهًا بِهِ فِي لِبَاسِهِ وَ فَقْهِهِ مِنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) وَ لَقَدْ دَخَلَ أَبُو جَعْفَرٍ ابْنَهُ (علیه السلام) عَلَيْهِ فَإِذَا هُوَ قَدْ بَلَغَ مِنَ الْعِبَادَةِ مَا لَمْ يَبْلُغْهُ أَحَدٌ فَرَأَاهُ قَدْ اصْفَرَ لَوْنُهُ مِنَ السَّهَرِ وَ رَمَصَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْبُكَاءِ وَ دَبَّرَتْ جَبْهَتُهُ وَ انْخَرَمَ أَنْفُهُ مِنْ السُّجُودِ وَ وَرَمَتْ سَاقَاهُ وَ قَدَمَاهُ مِنَ الْقِيَامِ فِي الصَّلَاةِ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (علیه السلام) فَلَمْ أَمْلِكْ حِينَ رَأَيْتُهُ بِتِلْكَ الْحَالِ الْبُكَاءَ فَبَكَيْتُ رَحْمَةً

گاهی انسان مواظبتِ مکروهات و مستحبات را از دست می‌دهد؛ یعنی به یک مستحب که می‌پردازد، از دومی غافل می‌شود؛ به ترک یک مکروه که می‌پردازد، از آن یکی غافل می‌شود. به اینها می‌پردازد، از واجباتش - خدایی نکرده - غافل می‌شود. که این خیلی بد است که مستحبات، انسان را از واجبات باز بدارد. اما گاهی انسان مستوفر است؛ یعنی توانا است و همه این بارها را با هم برمی‌دارد. همان است

←

لَهُ وَ إِذَا هُوَ يَقْكُرُ فَالْتَفَتَ إِلَى بَعْدَ هُنِيْهَةٍ مِنْ دُخُوْلِي فَقَالَ يَا بَنِيَّ
أَعْطَنِي بَعْضَ تِلْكَ الصُّحُفِ الَّتِي فِيْهَا عِبَادَةُ عَلِيٍّ بَنِ أَبِي
طَالِبٍ عليه السلام فَأَعْطَيْتُهُ فَقَرَأَ فِيْهَا شَيْئاً يَسِيْرًا ثُمَّ تَرَكَهَا مِنْ يَدِهِ تَضَجُّرًا
وَ قَالَ مَنْ يَقْوَى عَلَى عِبَادَةِ عَلِيٍّ عليه السلام؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۴۱.

که در آن روایت فرمود: به مؤمن روح القوه داده‌اند^۱ که می‌تواند بندگی کند؛ لذا مستوفر است.

تفسیر مقام «مستوفر» به اطاعت همه امرها و با تمام وجود

طبق این تعبیر، ائمه هدايات معصومين عليهم السلام «المُسْتَوْفِرِينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ» هستند؛ یعنی دنبال وفور امر هستند و همه امرها را با تمام وجود به جان می‌خرند و جوری هم امثال می‌کنند که خدا در قرآن به پیامبرش می‌فرماید: ﴿طه * مَا

۱. عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «... وَ جَعَلَ فِي الْمُؤْمِنِينَ وَ أَصْحَابِ الْمِيمَنَةِ رُوحَ الْإِيمَانِ فِيهِ خَافُوا اللَّهَ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْقُوَّةِ فِيهِ قَدَرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الشَّهْوَةِ فِيهِ اشْتَهَوْا طَاعَةَ اللَّهِ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْمَدْرَجِ الَّذِي بِهِ يَذْهَبُ النَّاسُ وَ يَجِئُونَ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۷۱، ح ۱.

أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ﴿۱﴾ نگفتیم این قدر خودت را به مشقت بینداز! حضرت ده سال سر پنجه پایشان می ایستادند و خدا را عبادت می کردند. نافله شب را حضرت سه قسمت می کردند؛ همین که چشمشان گرم می شد، بلند می شدند و با آداب وضو می گرفتند و چهار رکعت نافله می خواندند و می خوابیدند. دوباره چشمشان که گرم می شد، بلند می شدند و چهار رکعت دیگر می خواندند. دوباره چشمشان که گرم می شد، بلند می شدند و شفع و وتر را می خواندند و دیگر بیدار بودند تا متصل به نافله صبح و نماز صبح می شد.

۱. ﴿طه﴾ ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ﴿۱﴾؛ سوره طه، آیات ۲-۱.

گستره مقام «مستوفر» به تناسب گستردگی ماموریت ائمه

تازه این «الْمُسْتَوْفِرِينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ»، در ظرف خود آنها است. هر کس به اندازه ظرفش تکلیف روی دوشش می‌آید. وقتی به کسی عائله می‌دهند، تکلیفش زیاد می‌شود. حالا همه عالم، عائله نبی اکرم ﷺ هستند و ایشان هم اوامری دارد؛ یک سری اوامر در ارتباط خودش با خدای متعال است، یک سری اوامر هم در ارتباط با همه خلقت است. حضرت مستوفر است و همه این بار را برمی‌دارد.

خدای متعال هم می داند بار را باید روی دوش چه کسی بگذارد: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾.^۱ ما یک ذره بار روی دوشمان سنگین شود، شانه خالی می کنیم. به ما بگویند یک نفر را برسان، اگر با زبان باشد، بله انجام می دهیم. مثل آن آقا که گفت: حرف هرچه بخواهی، می زنم؛ ولی پول خبری نیست! گریه برایت می کنم، اما پول خبری نیست! اگر به ما بگویند: یک نفر را برسان؛ یعنی باید برسانی اش و برای این کار، باید خرجش کنی و عاطفه و وقت و عمر و فکرت را بگذاری و برایش دلسوزی کنی تا بارش را بگیری و

۱. ﴿وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ﴾؛ سوره انعام، آیه ۱۲۴.

دشمن را دفع کنی. بعد هم بگویند: این انسان است و لطیف است؛ باید مراقب باشی تند و کند نشوی.

مثلاً یک فرزند را به ما بسپارند و بگویند تربیت کن، آیا واقعاً می‌توانیم؟! جیش را پر می‌کنیم، اما از دلش غافلیم؛ یا به دلش می‌رسیم، اما از آن طرف از امور دیگرش غافلیم. کدام یک از ما واقعاً توانسته‌ایم این بار را برداریم، و فقط یک انسان یعنی فرزند خودمان را برسانیم؟ انسان می‌گوید: خدایا! به من خانه بده؛ مال بده! خدای متعال یک انسان را در اختیار تو قرار می‌دهد، از این بالاتر؟! کدام یک توانسته‌ایم بارش را برداریم؟!

حالا یک عالم - از انبیاء علیهم‌السلام بگیر فَمَنْ دُونَهُ - را به حضرت سپرده‌اند و حضرت باید مراقب اینها باشد: «وَالْمُسْتَوْفِرِينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ» هیچ کجا هم کم نیاورده و هیچ کجا هم تند و کند نشده است. یعنی یک جا نسبت به یک

نفر هم تند و کند نابجا نشدند و لذا صاحب خلق عظیم هستند.^۱

میلیاردها انسان را به یک نفر بسپارند و بگویند: اینها را برسان! اینجا باید بجنگی، اینجا باید صلح کنی، با این باید ملاطفت کنی، با این باید سختگیری کنی و امثال اینها. هیچ کدام از این اوامر هم او را از امر دیگر غافل نکند. بتواند همه را برد و با هر کدام متناسب با نفس خودشان حرف بزند. برای همه یک جور حرف نزند و با همه یک جور برخورد نکند. یکی را تند و یکی را کند نکند. خیلی کار سختی است و فقط کار خودشان است.

بعضی از علمای بزرگ وقتی منبر می رفتند، بعد استغفار می کردند و می گفتند: ما حرف هایی زدیم؛ ولی چه کسی

۱. ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾؛ سوره قلم، آیه ۴.

جلو افتاد، چه کسی تند شد، چه کسی کند شد؟! نمی‌دانیم! فقط معصوم عليه السلام است که وقتی حرف می‌زند، با هر کسی به زبان خودش صحبت می‌کند. یک جمله هم می‌گوید، اما مثل قرآن می‌ماند. قرآن این طور است؛ یک آیه قرآن که نازل می‌شود، این آیه به هر کس به اندازه وجود خودش مطلب عطا می‌کند. معصومین عليهم السلام هم این طور هستند؛ وقتی یک کلام می‌گویند، در این یک کلام به هر کس به اندازه خودش عطا می‌کند. این به اندازه وسعت وجودی آنها است: «وَالْمُسْتَوْفِرِينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ».

یا «وَالْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ» که ان شاء الله این را بعد تقدیم می‌کنم.

گفتار ۳

«السَّلَامُ عَلَى... الْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ

وَالْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ

وَالْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَنَهْيِهِ»

«السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَ الْأَدِلَّاءِ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ وَ
الْمُسْتَقِرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ وَ التَّامِّينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ وَ الْمُخْلِصِينَ
فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ وَ الْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ وَ عِبَادِهِ الْمُكْرَمِينَ
الَّذِينَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ
بَرَكَاتُهُ»

۱. مقدمه‌ای پیرامون زیارت امام

مراقبه در معرفت امام

عرض ما در باب فرازهایی از زیارت جامعه کبیره بود.
ضرورت پرداختن به این معارف، از این نظر است که

۱. این گفتار در تاریخ ۱۳۸۳/۱۱/۳۰ مصادف با هشتم
محرم الحرام ارائه شده است.

اساس دین با معرفت ولی خدا محقق می شود. تمام تلاش کسانی که ائمه هداات معصومین علیهم السلام و معرفت آنها را به دست نیاورده اند، تلاش در بیراهه است و اگر آنها را از خدای متعال دور نکند، نزدیک هم نمی کند: «إِنَّكُمْ لَا تَكُونُونَ صَالِحِينَ حَتَّى تَعْرِفُوا»^۱ شما به مقام صلاح نمی رسید - البته اگر بنا است اصلاح شوید - تا به مقام معرفت برسید. معرفت، مقدمه اصلاح شدن انسان است. «وَلَا تَعْرِفُوا حَتَّى تُصَدِّقُوا وَ لَا تُصَدِّقُوا حَتَّى تُسَلِّمُوا» این معرفت هم بعد از تصدیق و تسلیم است.

۱. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّكُمْ لَا تَكُونُونَ صَالِحِينَ حَتَّى تَعْرِفُوا وَ لَا تَعْرِفُوا حَتَّى تُصَدِّقُوا وَ لَا تُصَدِّقُوا حَتَّى تُسَلِّمُوا أَبَوَاءَ أَرْبَعَهُ لَا يَصْلَحُ أَوْلَاهَا إِلَّا بِآخِرِهَا»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۸۱، ح ۶.

لذا انسان باید ریاضت و مراقبه اصلی خودش را در این راه قرار دهد. یعنی به جای اینکه در امور جزئی مراقبه کند - که البته آنها را هم باید مراقبه کند - همه این مراقبه‌ها باید به مراقبه‌های در امر معرفت امام علیه السلام و تسلیم بودن به ائمه علیهم السلام برگردد؛ کما اینکه همه مراقبه‌ها باید به توحید برگردد. آنهایی که اهل محاسبه و مراقبه و دقت هستند، باید همه مراقبات‌شان به توحید بازگشت کند؛ چون دیگر در عرض توحید، مراقبه‌ای نیست.

اینکه انسان آخر شب مراقبه می‌کند که مثلاً امروز چقدر نماز خوانده‌ام، خود نماز موضوعیت ندارد؛ بلکه باید مراقبه کند و ببیند چقدر خدا را عبادت کرده است. اینها طریق عبادت هستند و اگر موضوعیت پیدا کردند، انسان از مسیر منحرف می‌شود. اگر برای نمازش، روزه‌اش یا برای هر چیز دیگری در عرض توحید موضوعیت قائل شد، در مراقبه،

رهزن انسان می‌شود؛ چون انسان مقید می‌شود و همین عبادت‌ها را کم و زیاد و اندازه‌گیری می‌کند. در حالی که آن چیزی که پشتوانه است، حقیقت توحید است.

در قدم بعد هم مراقبه باید مراقبه در امر معرفت و ولایت باشد. یعنی وقتی یک سال از عمر انسان می‌گذرد، اولین مراقبه این است که ببیند معرفتش نسبت به ولی خدا چقدر اضافه شده و چقدر تسلیم‌تر شده است. بقیه امور در این مسیر، جزئیات‌اند. اگر آخر شب هم می‌نشیند و محاسبه می‌کند، باید ببیند امروز تسلیم بوده است یا نه. همه مراقبه‌ها از این مسأله باشد، نه مراقبه از ظاهر.

در روایات ما هست که حضرت فرمودند: باطن گناه، ولایت ائمه جور است^۱ و باطن عبادت، ولایت ما است: «نَحْنُ الصَّلَاةُ»، «نَحْنُ الزَّكَاةُ»، «نَحْنُ الْحَجَّ»^۲. اگر انسان مراقبه

۱. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَبْدًا صَالِحًا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ﴾ قَالَ فَقَالَ: «إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَجَمِيعُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ هُوَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَيْمَةُ الْجَوْرِ وَ جَمِيعُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ هُوَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَيْمَةُ الْحَقِّ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۳۷۴، ح ۱۰.

۲. عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَنْتُمْ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَنْتُمْ الزَّكَاةُ وَ أَنْتُمْ الصِّيَامُ وَ أَنْتُمْ الْحَجَّ؟ فَقَالَ: «يَا دَاوُدُ نَحْنُ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ نَحْنُ الزَّكَاةُ وَ نَحْنُ الصِّيَامُ وَ نَحْنُ الْحَجَّ وَ نَحْنُ الشَّهْرُ الْحَرَامُ وَ نَحْنُ الْبَلَدُ الْحَرَامُ وَ نَحْنُ كَعْبَةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ قِبْلَةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ

می‌کند، باید هم ظاهر نماز را ببیند، هم ببیند واقعاً چقدر به آن محیط امن ولایت راه پیدا کرده است. اساس، این است. اگر انسان به این معرفت رسید و تسلیم شد، می‌تواند به همه مقامات برسد. و إلا اگر این را نداشت و در جزئیاتِ عبادات مستغرق بود و از آن جهت کلیِ عبادات غفلت کرد - که اینها برای این است که ما به محیط ولایت راه پیدا کنیم و با ولایت آنها به مقام توحید برسیم و موحد شویم - ریاضت‌های انسان، او را دور می‌کند.



قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿فَإَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾ وَ نَحْنُ الْآيَاتُ وَ نَحْنُ الْبَيِّنَاتُ وَ عَدُوُّنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿الْفَحْشَاءُ وَ الْمُنْكَرُ وَ الْبَغْيُ﴾ وَ ﴿الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ﴾ وَ ﴿الْأَصْنَامُ﴾ وَ ﴿الْأَوْثَانُ﴾ وَ الْجِبْتُ وَ ﴿الطَّاغُوتُ﴾ وَ ﴿الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخَنَزِيرِ﴾؛ تأویل الآیات الظاهره، ص ۲۱.

زیارت، طریق کسب معرفت امام

یک قسمت عمده راه معرفت هم همین زیارات است. البته خود این گفتگوها هم چون کلمات نورانی معصومین علیهم السلام است، مؤثر است و نورانیت ایجاد می‌کند، و گر نه اینها کافی نیست؛ بلکه تنها بخشی از کار است. انسان باید این معارف را بخواند و بعد هم خودش اهل زیارت باتوجه باشد و بعد هم به دنبالش اهل عمل شود. آن وقت آن معرفت‌های حقیقی به دنبالش می‌آید: ﴿وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾^۱. پس این حرف‌ها کفایت نمی‌کند، ولی لازم است. یعنی این معارف هم باید گفته شود، به‌خصوص آنجایی که کلمات نورانی معصومین علیهم السلام هست.

۱. ﴿وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾؛ سوره حجر، آیه ۹۹.

ارتباط معصومین با خداوند، وجهه اصلی معرفت امام

عرض ما در این فقرات از زیارت جامعه بود که شأن ائمه هداات معصومین علیهم السلام را نسبت به خدای متعال بیان می کند که اصلی ترین شأن آنها هم هست. اگر انسان این شأن معصومین علیهم السلام را نشناخت، بقیه شئون معصومین علیهم السلام برایش شناخته شدنی نیست. در آن دعای معروفی که از زراره نقل شده، امام صادق علیه السلام فرمودند: در عصر غیبت، فتنه های سنگینی پیش می آید؛ مداومت بر این دعا داشته باشید تا از آن فتنه ها نجات پیدا کنید: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ

فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»^۱ معرفت حجت، به معرفت الله است. باید خدا را شناخت تا معرفت حجت واقع شود.

البته این با آن فقره زیارت جامعه کبیره که «مَنْ أَرَادَ اللَّهَ بَدَأَ بِكُمْ»^۲ هم منافات ندارد. اگر کسی می‌خواهد به سمت

۱. عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ لِلْغُلَامِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ قَالَ قُلْتُ وَ لَمْ قَالَ يَخَافُ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ... قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ الزَّمَانَ أَىَّ شَيْءٍ أَعْمَلُ قَالَ يَا زُرَّارَةُ إِذَا أَدْرَكْتَ هَذَا الزَّمَانَ فَادْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»؛
الكافی، ج ۱، ص ۳۳۷، ح ۵.

۲. زیارت جامعه کبیره

خدای متعال حرکت کند، باید از باب معصومین علیهم السلام وارد شود. این، قابل جمع است. ولی مثل این تعابیری که می‌فرماید: «اگر کسی تو را نشناسد، رسالت را نمی‌شناسد و ائمه علیهم السلام را نمی‌تواند بشناسد، یعنی حجت را نمی‌تواند بشناسد. و اگر حجت را شناخت، دین را شناخته»، شاید معنایش همین است که معرفت معصومین علیهم السلام به حقیقت‌شان، معرفتِ ارتباط آنها با خدای متعال است؛ یعنی شئون حقیقی آنها همان شئون ارتباطشان با خدای متعال و مقام عبودیت‌شان است و این مقام عبودیت است که سایر کمالات را به دنبال می‌آورد.

لذا وجهه اصلی معرفت معصومین علیهم السلام این است که انسان ارتباط آنها را با خدای متعال درک کند. این ارتباط هم از ارتباط اراده آنها هست - یعنی این که چطور اراده‌شان را تسلیم کرده‌اند - تا مقام محبت و امثال اینها. و بعد هم آن

عطایی که به آنها شده است و اینکه اسماء الله و تجلیات الهی هستند و سایر شئونی که برایشان بیان شده است.

در این فقراتی که می‌خواندیم، جنبه ارتباط معصومین علیهم‌السلام با خدای متعال بیان شده بود. «السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَ الْإِدْلَاءِ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ» وجود آنها و همه هستی‌شان یعنی فعل و قول و ذات‌شان جز دعوت به خدای متعال و دلالت به سوی خدای متعال نیست؛ هیچ دعوتی به سوی خودشان ندارند و تمام وجودشان هدایت به سمت خدای متعال است. اگر کسی متوجه آنها شد، آنها انسان را به هیچ چیز فرا نمی‌خوانند و هدایت نمی‌کنند، مگر به سوی خدای متعال.

۲. «استقرار» در امر الهی، نقطه قرار و آرامش ائمه «الْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ»

«وَالْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ» وَ الْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ وَ التَّامِّينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ؛ از خصوصیات دیگر معصومین علیهم السلام این است که مستقر در امر خدا هستند و استقرار در امر پیدا کرده‌اند.

وقتی یک گیاه یا یک درخت رشد می‌کند، به یک نقطه که می‌رسد، آن نقطه قرارگاهش است؛ دیگر آنجا توقف می‌کند و بیشتر رشد نمی‌کند. یعنی آن نقطه کمالی که پیدا می‌کند، مستقرش می‌شود. قرارگاه یک شیء، نقطه کمال او است. وقتی انسان به دنیا می‌آید، رشد می‌کند. اما به یک نقطه که می‌رسد، آنجا مستقرش می‌شود و قرار پیدا می‌کند.

در این تعبیر: «الْمُسْتَقِرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ» آن جایی که معصومین علیهم السلام قرار پیدا می‌کنند و آرام گرفته‌اند، قرار در امر خدا است. به نقطه‌ای رسیده‌اند که قرارگاه‌شان امر خدا است؛ مستقر در امر خدا هستند و همه وجود آنها تابع امر الهی است.

تفسیر «استقرار» به اشتغال دائمی به امر الهی

یکی از معانی‌ای که برای این عبارت نورانی شده، این است که ائمه هدایت معصومین علیهم السلام به نقطه‌ای رسیده‌اند که علی‌الدوام مشغول به امر الهی هستند و هیچ اشتغالی جز به امر خدا ندارند.

اشتغال‌ها با هم فرق می‌کند. در مناجات امام سجاد علیه السلام هست که «أَسْتَغْفِرُكَ... مِنْ كُلِّ شُغْلٍ بَغَيْرِ طَاعَتِكَ»^۱ خدایا! هر اشتغالی که به غیر طاعت تو بوده، با هر نیتی که بوده، استغفار می‌خواهد؛ چون انسان را دور و زمین‌گیر کرده است. حالا هر اشتغالی که باشد؛ اشتغال به نفس یا اشتغال به دنیا: «مِنْ كُلِّ شُغْلٍ بَغَيْرِ طَاعَتِكَ».

مؤمن باید به جایی برسد که نه تنها نماز و روزه‌اش، بلکه همه اشتغالاتش و همه کارهایی که می‌کند، ریشه در امر و فرمان خدا داشته باشد و امر خدا او را به حرکت

۱. الْمُنَاجَاةُ الثَّلَاثَةُ عَشَرَ (مُنَاجَاةُ الذَّاكِرِينَ) لَيَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ: «... وَ أَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَغَيْرِ ذِكْرِكَ وَ مِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بَغَيْرِ أَنْسِكَ وَ مِنْ كُلِّ سُرُورٍ بَغَيْرِ قُرْبِكَ وَ مِنْ كُلِّ شُغْلٍ بَغَيْرِ طَاعَتِكَ...»؛ بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۵۱.

دری‌آورد. در باب مؤمن هست که «المؤمنُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ»^۱ مؤمن مثل کوه استواری است که طوفان‌ها هم او را به لرزه در نمی‌آورند؛ تا چه رسد به یک لذت و یک شیرینی.

گاهی یک منظره زیبا در دل امثال ما طوفان ایجاد می‌کند و قارمان را به هم می‌زند؛ گاهی یک لذت کوتاه، ما را بی‌قرار می‌کند؛ گاهی سر سفره که می‌نشینیم، برای یک لقمه بی‌قرار می‌شویم و در دلمان طوفان ایجاد می‌شود. پس طبیعی است که سایر جلوه‌های دنیا و بالاتر از دنیا هم ما را به حرکت درمی‌آورند. اما مؤمن، آن کسی است که طوفان‌ها

۱. عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «الْمُؤْمِنُ أَصْلَبُ مِنَ الْجَبَلِ الْجَبَلُ يُسْتَقَلُّ مِنْهُ وَالْمُؤْمِنُ لَا يُسْتَقَلُّ مِنْ دِينِهِ شَيْءٌ»؛ الكافي، ج ۲، ص ۲۴۱، ح ۳۷.

هم او را به حرکت در نمی آورند و آرام است. مستقرش کجا است؟ امر الهی. فقط امر خدا او را به حرکت درمی آورد. آن چیزی که این دل را طوفانی می کند و به حرکت درمی آورد و به شور و امی دارد، امر خدا و خواست و طلب او است. فقط این طلب است که در این جان ها جاری می شود و آنها را به حرکت درمی آورد.

تأملی در معنای قرآنی «استقرار»

ائمه هدايات معصومين (علیهم السلام)، مستقر در امر خدا هستند. این مطلب در قرآن، با عبارات مختلفی بیان شده است. یک تعبیر این است که می فرماید: ﴿وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ لَا

يَسْتَحْسِرُونَ^۱ همه آن کسانی که در آسمان و زمین هستند، یعنی اهل آسمان و زمین، ملک حقیقی خدا هستند و از خدا هستند. تعبیر عام‌ترش این است: ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ﴾ همه آنچه در همه ملکوت و مُلک عالم، یعنی در عوالم بالا و پایین است، ملک خدای متعال است: ﴿لَهُ﴾.

بعد می‌فرماید: ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ﴾ عده‌ای هستند که مقام عند الله دارند؛ آنها ﴿لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ﴾ از عبادت خدای متعال استکبار ندارند، ﴿وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ﴾ از عبادت هم خسته نمی‌شوند. بعد می‌فرماید که تمام شب و روزشان به تسبیح خدا مشغول هستند: ﴿يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا

۱. ﴿وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ لَا يَسْتَحْسِرُونَ﴾؛ سوره انبیاء، آیه ۱۹.

يَفْتُرُونَ^۱ هیچ سستی‌ای به ایشان دست نمی‌دهد؛ بلکه تمام آنات و لحظات‌شان به تسبیح خدا مشغول هستند. این تسبیح، از تسبیح قلبی هست تا تسبیح عملی. تمام لحظات و آنات‌شان غرق در تسبیح خدا است و در این تسبیح کردن، خسته و سست نمی‌شوند. این طور نیست که ساعتی مشغول تسبیح هستند و ساعتی نیستند. آنی از این تسبیح و توجه به حضرت حق فارغ نشده‌اند. ﴿لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ﴾ نه لحظه‌ای استکبار - یعنی غفلت، انانیت و خودبینی - آنها را می‌گیرد تا از خدا غافل شوند و خاشع نشوند و نه از عبادت خسته می‌شوند.

نقطه مقابل عبادت در آیات نورانی قرآن، استکبار است. استکبار یعنی کبریا به خود بستن. اگر خشوع در وجود

۱. ﴿يَسْبَحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ﴾؛ سوره انبیاء، آیه ۲۰.

انسان بود، می‌شود عبادت و این عبادت در مناسکی ظهور می‌کند. ظهور این مناسک، گاهی در حالات قلبی انسان است؛ مثلاً حالت توکل، حالت رضا، حالت خوف یا حالت خشیت پیدا می‌کند و اینها هم عبادت خدا است. عبادت قلبی یعنی همین.

حالا آن قلبی که خشوعش تام است، همه صفاتی که مظاهر خشوع هستند - یعنی همه صفات کمال - در او هستند. به تعبیر حدیث عقل و جهل، همه جنود عقل و صفات کمال در او هستند.^۱ چون باطن صفات کمال،

۱. عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ مَوَالِيهِ فَجَرَى ذِكْرُ الْعَقْلِ وَ الْجَهْلِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع اَعْرِفُوا الْعَقْلَ وَ جُنْدَهُ وَ الْجَهْلَ وَ جُنْدَهُ تَهْتَدُوا قَالَ سَمَاعَةُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَا نَعْرِفُ إِلَّا مَا عَرَفْتَنَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام...

خشوع در مقابل خدا و عبودیت و خضوع است. یک جلوه خضوع، می شود رضا - که جلوه کاملش است - یکی می شود حب، یکی می شود خوف و یکی می شود جود. همه اینها ظهور خوف از خدا و خشوع در مقابل خدا است. نقطه مقابلش هم استکبار و کبرiایی است. اگر انسان برای خودش شانی و چیزی قائل شد، دیگر نمی تواند



فَلَا تَجْتَمِعُ هَذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا مِنْ أَجْنَادِ الْعَقْلِ إِلَّا فِي نَبِيٍّ أَوْ وَصِيٍّ نَبِيٍّ أَوْ مُؤْمِنٍ قَدْ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَأَمَّا سَائِرُ ذَلِكَ مِنْ مَوَالِينَا فَإِنَّ أَحَدَهُمْ لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهِ بَعْضُ هَذِهِ الْجُنُودِ حَتَّى يَسْتَكْمَلَ وَيَنْتَقِيَ مِنْ جُنُودِ الْجَهْلِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ فِي الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ وَ إِنَّمَا يُدْرَكُ ذَلِكَ بِمَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَ جُنُودِهِ وَ بِمُجَانَبَةِ الْجَهْلِ وَ جُنُودِهِ وَ فَقَدْ أَلَّفَ اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ لَطَاعَتِهِ وَ مَرْضَاتِهِ؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۰، ح ۱۴.

راضی باشد؛ اگر برای غیر چیزی قائل شد، دیگر نمی‌تواند متوکل باشد؛ اگر خودش را دید، صفات حمیده در باطنش تبدیل به صفات رذیله می‌شوند. صفات رذیله، استکبار قلب هستند. حسد، استکبار قلب در مقابل خدا است؛ بخل، استکبار قلب است. انسانی که قلبش خاشع است، همه سرمایه‌ها را مال خدا می‌بیند، دیگر چرا بخل بورزد؟! قلب خاشع چطور می‌تواند بخل بورزد و سرمایه را آنجایی که خدا می‌خواهد خرج نکند؟! آن کسی که خاشع نیست، خودش را می‌بیند و جوری هم خودش را می‌بیند که سرمایه را نگه می‌دارد تا برای خودش خرج کند.

امام صادق علیه السلام در حدیث عنوان بصری به او فرمودند:^۱
اگر می خواهی علم به دست بیاوری، اول متحقق به حقیقت

۱. «قال الصادق (عليه السلام): لَيْسَ الْعِلْمُ بِالْتَّعَلُّمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعِبُودِيَّةِ وَ اطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ وَ اسْتَفْهِمِ اللَّهَ يُفْهِمَكَ قُلْتُ يَا شَرِيفُ فَقَالَ قُلْ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قُلْتُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا حَقِيقَةُ الْعِبُودِيَّةِ قَالَ ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ مَلَكًا لَأَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مَلِكٌ يَرُونَ الْمَالَ مَالَ اللَّهِ يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ وَ لَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا وَ جُمْلُهُ اشْتَغَالُهُ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاهُ عَنْهُ فَإِذَا لَمْ يَرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى مَلَكًا هَانَ عَلَيْهِ الْإِنْفَاقُ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُنْفِقَ فِيهِ وَ إِذَا فَوَّضَ الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَى مُدَبِّرِهِ هَانَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا...»؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۴، ح ۱۷.

عبودیت شو. عنوان بصری گفت: حقیقت عبودیت چیست؟
حضرت فرمودند: سه رکن دارد؛ رکن اول این است: «أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ مَلَكًا» عبد در آنچه خدا به
رسم امانت به او داده، خودش را مالک نبیند. این، اولین
شرط عبودیت است. چون کسی که احساس مالکیت
می‌کند، خودش را در همین اولین قدم شریک خدا قرار
می‌دهد. کسی مالک چیزی نیست؛ حقیقتاً کسی مالک
نیست. اگر کسی خودش را مالک دید، مشرک است. پس
اول این است که خودت را مالک نبینی و بدانی همه
سرمایه‌ها، چشم، گوش، زبان، قلب و هرچه داری،
امانت‌های خدا است و بنابراین باید به خدا برگردد.

بعد فرمودند: - این نکته، مقصود نظرم بود - اگر خودت
را مالک ندیدی، اتفاق در راه خدا برایت آسان می‌شود و
می‌توانی این چشم و گوش را برای خدا خرج کنی. اینکه

انسان چشمش را برای خدا خرج نمی‌کند یا سختش است از حرام چشم بپوشد، برای این است که خودش را مالک چشم می‌بیند و می‌خواهد این چشم طبق میل او حرکت کند؛ خودش را مالک قلبش و مالک سرمایه‌اش می‌بیند و می‌خواهد برای خودش خرج کند.

پس همه این بخل‌ها ناشی از شرک است و اینکه انسان خودش را می‌بیند و خشوع و خضوع ندارد. اگر متواضع باشد و عزت حضرت حق و فقر و نداری خودش در مقابل او را ببیند، چرا این سرمایه را در راه خدا خرج نکند؟! چرا چشم را در راه خدا خرج نکند؟! چرا قلبش را مصروف به خدای متعال نکند؟! لذا این صفت بخل، نوعی استکبار و خود را دیدن است. اگر انسان خدا را دید، بخل نمی‌ورزد.

بنابراین، نقطه مقابلِ مشغول به حضرت حق بودن، استکبار است. ﴿لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ﴾ از خشوع در

مقابل خدا - نه در باطن و نه در ظاهر - استکبار نمی‌ورزند. وقتی استکبار نبود، همه وجود مستغرق در عبادت می‌شود و این عبادت، در قالب صفات حمیده در «قلب» ظهور می‌کند و همچنین در قالب عبادات در «عمل» ظهور می‌کند: ﴿وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ﴾ خسته نمی‌شوند. آنهایی که عند الله هستند و حجاب‌شان برداشته شده و در آن مقام هستند، استحسار و استکبار ندارند.

وقتی انسان در نزد خودش است، از پایین نگاه می‌کند و خودش را می‌بیند و لذا مستکبر می‌شود. اما کسی که مقام عند الله پیدا کرد و به آن محضر راهش دادند و خدا را دید و حجابش برداشته شد، استکبار و خستگی‌اش هم برداشته می‌شود. وقتی به آنجا رسید، ﴿يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾ تمام روز و شبش مشغول به تسبیح خدا است. که البته خود تسبیح هم وادی پردامنه‌ای است.

تسبیح هم انواعی دارد؛ مثل تسبیح‌هایی که در دعای مُجیر و امثال آن هست. ولی اینها علی‌الدوام مستقر در تسبیح خدای متعال هستند: ﴿اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ﴾ در این تسبیح کردن خدای متعال، سست هم نمی‌شوند. ریشه اصلی‌اش هم همین است: کسی که مقام خشوع و خضوع پیدا کرد و در مقابل خدا خاشع شد، حجاب‌هایش کنار می‌رود.

خشوع در برابر عظمت الهی، طریق رسیدن به استقرار

حدیث معروفی به نام اعراب القلوب از امام صادق علیه السلام در کتاب مصباح الشریعه نقل شده است. البته محل بحث است که آیا کتاب مصباح الشریعه از امام صادق علیه السلام است یا نه. بعضی گفته‌اند این کتاب از امام صادق علیه السلام است؛ ولی نظر محققین - که از خود کتاب هم استفاده می‌شود - این

است که این کتاب، کتاب امام صادق علیه السلام نیست، بلکه یکی از بزرگان شیعه - که شناخته شده هم نیست - این کتاب را نوشته است. ولی پیدا است از شخصیت‌های برجسته علمای شیعه بوده است. بعضی جاها در همین کتاب، «قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام» دارد؛ لذا یکی از قرائنی که بزرگان به آن استشهاد کرده‌اند که این کتاب امام صادق علیه السلام نیست، همین است که بعضی جاها دارد: «قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام». اگر کتاب از خود امام صادق علیه السلام باشد، دیگر این عبارت معنا ندارد.

به هر حال، اگر جاهای دیگر این کتاب هم حدیث نباشد و برداشت از فرمایش‌های امام صادق علیه السلام باشد، اما یک جاهایی تصریح شده که «قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام». یکی از جاهایی که تصریح شده «قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام»، همین حدیث معروف

اعراب القلوب^۱ است که حدیث خیلی سنگینی است. حضرت فرمودند: اعراب قلوب، چهار چیز است: رفع و

۱. قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «إِعْرَابُ الْقُلُوبِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَنْوَاعٍ رَفَعٍ وَفَتْحٍ وَخَفْضٍ وَوَقْفٍ فَرَفَعُ الْقَلْبِ فِي ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَفَتْحُ الْقَلْبِ فِي الرِّضَا عَنِ اللَّهِ تَعَالَى وَخَفْضُ الْقَلْبِ فِي الْاِسْتِغَالِ بِغَيْرِ اللَّهِ وَوَقْفُ الْقَلْبِ فِي الْغَفْلَةِ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى أَلَا تَرَى أَنَّ الْعَبْدَ إِذَا ذَكَرَ اللَّهَ بِالتَّعْظِيمِ خَالِصاً ارْتَفَعَ كُلُّ حِجَابٍ كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ وَ إِذَا انْقَادَ الْقَلْبُ لِمُورِدِ قَضَاءِ اللَّهِ تَعَالَى بِشَرْطِ الرِّضَا عَنْهُ كَيْفَ يَنْفَتِحُ بِالسُّرُورِ وَ الرُّوحِ وَ الرَّاحَةِ وَ إِذَا اشْتَغَلَ قَلْبُهُ بِشَيْءٍ مِنْ أَسْبَابِ الدُّنْيَا كَيْفَ تَجِدُهُ إِذَا ذَكَرَ اللَّهَ بَعْدَ ذَلِكَ وَ أَنَابَ مُنْخَفِضاً مُظْلِماً كَبِيتَ خَرَابَ خَلْوٍ لَيْسَ فِيهَا عُمْرَانٌ وَ لَا مُنَسٌّ وَ إِذَا غَفَلَ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى كَيْفَ تَرَاهُ بَعْدَ ذَلِكَ مَوْقُوفاً مَحْجُوباً قَدْ قَسَا وَ أَظْلَمَ مُنْذُ فَارَقَ نُورَ التَّعْظِيمِ...»؛ مصباح الشریعہ، ص ۱۲۱.

فتح و خفض و وقف؛ یعنی همین اعرابی که برای کلمات است که البته این موضوع بحث من نیست. حضرت فرمودند: رفع القلوب، ذکر الله است. حالت رفع، حالت ذکر است. علامتش هم این است که قلب، ذاکر بالتعظیم است و خدا را به تعظیم یاد می‌کند؛ خاشع و خاضع می‌شود و عظمت خدا را درک می‌کند و در مقابل عظمت خدا هم پوچ بودن و هیچ بودن و فقر و ضعف خودش را درک می‌کند.

انسان به هر میزان که عظمت الهی را مورد توجه قرار داد، به ضعف و فقر خودش پی می‌برد. و إلا اگر از آنجا غافل شد، خودش را می‌بیند و خیال می‌کند خودش دانا و توانا است و لذا مشرک می‌شود؛ چون علم و قدرت خودش را می‌بیند، در حالی که هیچ چیز از خودش ندارد. انسانی که اولش چیزی نمی‌دانسته: ﴿أَخْرَجَكُم مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا

تَعْلَمُونَ شَيْئًا^۱، وقتی هم مقداری به او عمر می دهند، از دنیا که می خواهد برود، به جایی می رسد که ﴿لَكَيْلًا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا﴾^۲! یعنی همان طور که اولش چیزی نمی دانست، آخرش هم چیزی نمی داند. پس این وسط دیگر چه ادعای

۱. ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾؛ سوره نحل، آیه ۷۸.

۲. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِّتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمَرِ لَكَيْلًا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾؛ سوره حج، آیه ۵.

علمی می‌کند؟! ﴿إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾.^۱ فرق فراعنه با دیگران همین است.

قرآن نقل می‌کند وقتی به قارون - که گنج‌ها داشت - می‌گفتند مالت را در راه خدا بده، می‌گفت: ﴿إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾ خودم اینها را جمع کرده‌ام؛ شما هم می‌خواستید یاد بگیرید و به دست بیاورید! چرا من به شما و دیگران بدهم؟! اما کدام علم؟! اولش که نبوده، آخرش هم که نیست؛ پس این وسط هم مال ما نیست.

بنابراین - طبق آن روایت - رفع قلب به ذکر الله است. بعد حضرت فرمودند: وقتی ذکر بالتعظیم واقع می‌شود و

۱. ﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوْ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ﴾؛ سوره قصص، آیه ۷۸.

انسان عظمت خدا را در قلبش یاد می‌کند و از این عظمت غفلت نمی‌کند، حجاب‌ها از او برداشته می‌شود و این علامت رفع قلب است؛ ذکر بالتعظیم، یعنی خشوع، تواضع، درک عظمت خدای متعال و اینکه جلالت و عظمت را درک کند و بفهمد هیچ نیست: «سَجَدَ لَكَ سَوَادِي وَ خِيَالِي»^۱

۱. در روایتی، دعای سجده شبانه پیامبر ﷺ اینچنین آمده است:
 عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ عَائِشَةَ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَقَامَ يَتَنَقَّلُ فَاسْتَيْقَظَتْ عَائِشَةُ فَضَرَبَتْ بِيَدِهَا فَلَمْ تَجِدْهُ فَظَنَّتْ أَنَّهُ قَدْ قَامَ إِلَى جَارِيَتِهَا فَقَامَتْ تَطُوفُ عَلَيْهِ فَوَطِئَتْ عَنْقَهُ ﷺ وَ هُوَ سَاجِدٌ بَاكٍ يَقُولُ سَجَدَ لَكَ سَوَادِي وَ خِيَالِي وَ أَمِنْ بَكَ فَوَادِي أَبَوَاءُ إِلَيْكَ بِالنَّعَمِ وَ اعْتَرَفُ لَكَ بِالذَّنْبِ الْعَظِيمِ عَمِلْتُ سُوءًا وَ ﴿ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاعْفِرْ لِي﴾ إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ الْعَظِيمَ إِلَّا أَنْتَ...؛ الکافی، ج ۳، ص ۳۲۴، ح ۱۲.

همه وجودش ساجد باشد. اگر این سجده حاصل شد، حجابش برداشته می‌شود و رفعت پیدا می‌کند.

رفع قلوب و رفع حجب به ذکر الله است. وقتی ذکر بالتعظیم شد، حجب برداشته می‌شود و مقام عند الله پیدا می‌کند. وقتی این طور شد، ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾ همه آناش به تسبیح مشغول است و قلبش دیگر خواب ندارد. وجود مقدس رسول الله ﷺ فرمودند: چشم خواب می‌رود، اما قلبم خواب نمی‌رود و دائم بیدار است.^۱

۱. عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ طَلَبَ أَبُو ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقِيلَ لَهُ إِنَّهُ فِي حَائِطٍ كَذَا وَكَذَا فَتَوَجَّهَ فِي طَلَبِهِ فَوَجَدَهُ نَائِمًا فَأَعْظَمَهُ أَنْ يَتَّبِعَهُ فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَبْرِيَ نَوْمَهُ فَسَمِعَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ يَا أَبَا ذَرٍّ أَ تَخْدَعُنِي أَمَا

در یک روایت نورانی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که حضرت فرمودند: ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ﴾ یعنی ما اهل بیت علیهم السلام ^۱ ﴿وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، ﴿مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ﴾ ملائکه هستند و ﴿مَنْ عِنْدَهُ﴾ ما هستیم: ﴿لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلا يَسْتَخْسِرُونَ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾.

جریان امر الهی در عالم از طریق امام

بنابراین مستقر آنها در امر خدا است؛ یعنی هیچ چیز آنها را به حرکت در نمی آورد و قرارگاه شان امر خدا است؛ آنجا قرار پیدا کرده اند و با امر خدا کار می کنند. همه آنات



عَلِمْتَ أَنِّي أَرَى أَعْمَالَكُمْ فِي مَنَامِي كَمَا أَرَاكُمْ فِي يَقْظَتِي إِنَّ عَيْنِي تَنَامُ وَقَلْبِي لَا يَنَامُ؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۲۱، ح ۱۰.
۱. التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام، ص ۴۷۵.

وجودشان مستغرق در امر خدا است؛ قلب و باطن و ظاهرشان مستقر در فرمان خدا است و مقام خشوع به حدی در وجودشان جاری شده که همه وجودشان اسماء الهی شده است: «نَحْنُ أَسْمَاءُ اللَّهِ»^۱ ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾^۲ حضرت فرمودند: اسماء حسناى الهی، ما اهل بیت هستیم.

۱. عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ قَالَ: «نَحْنُ وَ اللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا»؛ الكافي، ج ۱، ص ۱۴۳، ح ۴.

۲. ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۱۸۰.

بنابراین ائمه هداات معصومین علیهم السلام «الْمُسْتَقِرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ» هستند و در امر خدا قرار پیدا کرده‌اند؛ یعنی همه آن چیزی که ظاهر و باطن آنها را به حرکت درمی‌آورد، امر الهی است و این امر خدا است که به اذن الله تبارک و تعالی بر عالم جاری می‌کند و لذا صاحب امر شده‌اند و ولایت آن امر به ایشان داده شده است.

در عصر ظهور هم که وجود مقدس امام زمان، حضرت بقیت الله عجل الله تعالی فرجه الشريف ظهور می‌کنند، همین است: «فِي الْإِذْنِ لَهُ بِإِظْهَارِ أَمْرِهِ وَ كَشْفِ سِتْرِهِ»^۱ حضرت مأذون می‌شوند و امر

۱. حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ بْنُ هَمَّامٍ بِهَذَا الدُّعَاءِ: وَ ذَكَرَ أَنَّ الشَّيْخَ الْعَمْرِيَّ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ أَمْلَأَهُ عَلَيْهِ وَ أَمْرُهُ أَنْ يَدْعُوَ بِهِ وَ هُوَ الدُّعَاءُ فِي غَيْبِهِ الْقَائِمِ عجل الله تعالی فرجه الشريف: «... فَيَا ذَنْكَ غَابَ عَنْ بَرِّيَّتِكَ وَ أَمْرِكَ يَنْتَظِرُ وَ أَنْتَ الْعَالِمُ غَيْرُ مُعَلِّمٍ بِالْوَقْتِ الَّذِي فِيهِ صَلَاحُ أَمْرِ وَلِيِّكَ فِي الْإِذْنِ

الهی را اظهار می‌کنند. یعنی همان امری که مستقر در آن هستند، به وسیله آنها در عالم جاری می‌شود. خودشان هم مستقر در امر خدا هستند و هم طریق امر خدا در عالم. عصر ظهور هم عصری است که همان امر الهی به وسیله حضرت در عالم جاری می‌شود.

←

لَهُ بِإِظْهَارِ أَمْرِهِ وَ كَشْفِ سِتْرِهِ فَصَبَّرْنِي عَلَى ذَلِكَ حَتَّى لَا أَحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ وَلَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ وَلَا أُكْشِفَ عَمَّا سَتَرْتَهُ وَلَا أَبْحَثَ عَمَّا كَتَمْتَهُ وَلَا أَنَاذِعَكَ فِي تَدْبِيرِكَ وَلَا أَقُولَ لِمَ وَ كَيْفَ وَ مَا بَالُ وَلِيِّ الْأَمْرِ لَا يَظْهَرُ وَ قَدْ اِمْتَلَأَتِ الْأَرْضُ مِنَ الْجَوْرِ وَ أَفْوِضُ أُمُورِي كُلَّهَا إِلَيْكَ؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۱۲، ح ۴۳، مفاتیح الجنان، ملحقات، دعایی که در زمان غیبت باید خواند.

«وَالْتَّامِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ»^۱ در مقام محبت الهی، تام و تمام هستند که مقداری این را توضیح دادم.

۳. اخلاصِ شاکله در دل بلا «الْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ»

«وَالْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ»^۲ یا «وَالْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ»^۳ در مقام توحید، به اخلاص رسیده‌اند و هیچ چیز جز خدای متعال در وجود آنها نیست. اخلاص در توحید پیدا کرده‌اند و خالص در توحید شده‌اند، از توحید در معرفت تا توحید در عمل. هیچ چیز در وجود آنها نیست و

۱. زیارت جامعه کبیره.

۲. زیارت جامعه کبیره

۳. فرازی از زیارت جامعه کبیره با عنایت به اختلاف نسخه

های خطی

مخلص هستند و وجودشان برای خدای متعال خالص شده است. نه اینکه فقط عملشان خالص است، بلکه وجودشان هم خالص است و جز خدا در وجودشان نیست. در همه مقامات توحید، به مقام اخلاص رسیده‌اند؛ در مقام معرفت، در مقام عبادت - که مهمترین اخلاص، اخلاص در عمل و عبادت است - یعنی همه عباداتشان فقط برای خدای متعال واقع می‌شود.

مراتب اخلاص

پیدا است که این مراتب پایین، اینجا مقصود نیست. بله؛ اولین قدم این است که می‌دانند خدا یکی است و باید به طرف خدا حرکت کرد. این همان چیزی است که انبیاء علیهم‌السلام همه را به آن دعوت می‌کرده‌اند. بعد که انبیاء علیهم‌السلام دعوت می‌کرده‌اند، شیطان کید می‌کرده و در این معرفت اخلاص

ایجاد می کرده است. بسیاری از فِرَقِ مسلمین که از معارف ائمه علیهم السلام جدا شده اند، در واقع در اعتقاد به خدا هم مشرک هستند.

مثلاً امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «كَمَالُ تَوْحِيدِهِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ»^۱ کمال توحید این است که ما نفی صفت کنیم؛ یعنی حضرت حق را ببینیم و هیچ صفتی در عرض او قرار ندهیم. هرچه هست، خود او است. من الآن نمی خواهم این را بحث کنم؛ اما جزو اعتقاداتی که فرق انحرافی مسلمین

۱. قال أمير المؤمنين عليه السلام: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لَشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ»؛ نهج البلاغه، خطبه ۱، ص ۳۹.

دارند و جزو شرک‌های آشکار است، این است که برای خدا صفت قائل هستند و قائل به قِدَم در صفات هستند؛ یعنی معتقدند ذات خدا قدیم است و خدا صفاتی مثل علم و قدرت دارد، اما علمش غیر خودش است و قدرتش هم غیر خودش است و علم و قدرت هم هر دو قدیم هستند. می‌گویند: صفات خدا هم مثل ذات خدا قدیم هستند. برای خدا صفتی غیر ذات قائل هستند و آن را هم قدیم می‌دانند. در حالی که حضرت فرمودند: «كَمَالُ تَوْحِيدِهِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ» توحید این است که نفی صفات کنید. اینها مراتب شرک است.

حالا اگر کسی از اینها نجات پیدا کرد و توانست این اعتقادات را درست کند و این شرک‌ها در او نباشد و برسد

به اینکه ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾^۱ و توحید را درک کند و بفهمد حقیقت او است و هرچه هست او است، حالا باید توحید در عبادت واقع شود.

مراتب ریا و راه‌رهای از آنها

اما شیطان نیت‌ها را ناپاک می‌کند و ریا می‌آورد تا انسان برای دیگران کار کند. بالاتر این است که برای حب النفس کار می‌کند. بزرگان گفته‌اند دو جور شرک در عمل هست: گاهی انسان برای دیگران کار می‌کند و رضای دیگران را می‌خواهد؛ این می‌شود ریا که عبادت را باطل می‌کند. اما گاهی رضای خودش را می‌خواهد و می‌خواهد چیزی گیر خودش بیاید؛ این هم نوعی ریا و شرک است. مثلاً برای اینکه به بهشت برسد یا برای اینکه نورانی شود و درجات

۱. ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾؛ سوره اخلاص، آیه ۱.

پیدا کند، عبادت می‌کند. البته نه اینکه اینها خوب نیستند، اینها خیلی هم خوب هستند، اما مراتب شرک خفی هستند.

ولی اگر کسی بتواند از اینها فارغ شود و به مقامی برسد که جز برای خدا کار نکند و همه عباداتش فقط برای خدا باشد، عمل خالص این است. معصومین علیهم‌السلام این طور بوده‌اند؛ یعنی هیچ چیز طلب نمی‌کرده‌اند، مگر برای خدای متعال و فقط برای رضای او کار می‌کرده‌اند. در آن روایت نورانی در کافی حضرت فرمودند: عمل خالص، عملی است که نمی‌خواهی احدی ببیند جز خدا.^۱ فقط می‌خواهی خدا ببیند

۱. عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ قَالَ: «لَيْسَ يَعْني أَكْثَرَ عَمَلًا وَ لَكِنْ أَصَوَّبَكُمْ عَمَلًا وَ إِنَّمَا الْإِصَابَةُ خَشْيَةُ اللَّهِ وَ النَّيَّةُ الصَّادِقَةُ وَ

و به رؤیت خدا برسد. انسان باید عمل را برای هدفی انجام دهد؛ چون بی هدف که نمی شود عمل را انجام دهی. اما حضرت فرمودند: اخلاص این است که فقط می خواهد خدا ببیند و این دیگر ریا نیست.

یکی از اساتید بزرگوار می گفت: برای ترک ریا، باید ریا کرد! چرا انسان می خواهد عملش را نشان دهد؟ چون می خواهد کسی ببیند و خوشش بیاید، تعریف کند، چشمی را به خود جلب کند، قلبی را متوجه خودش کند. ایشان



الْحَسَنَةُ ثُمَّ قَالَ الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ وَالْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَالنِّيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ أَلَا وَإِنَّ النِّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾ يَعْنِي عَلَى نِيَّتِهِ؛ الْكَافِي،

می‌گفت: اگر می‌خواهید ریا کنید، برای خدا ریا کنید تا خدا ببیند. این عمل، خالص است؛ عمل خالص، عملی است که جز برای اینکه خدا ببیند، برای دیدن کس دیگری انجام نمی‌شود.

انسان نمی‌تواند عملش را انجام دهد و نخواهد هیچ کس ببیند. این معنا ندارد. پس باید انسان بخواهد عملش به رؤیت خدا برسد. اگر نخواستی به رؤیت خدا برسد، چشم‌های دیگر این عمل را پُر می‌کنند و با خودشان می‌برند. اما عمل اهل بیت علیهم‌السلام فقط برای این بوده که خدا ببیند و بپسندد و راضی شود. تازه نه این اعمال سبک‌ما؛ بلکه همه اعمال آنها - مثل صحنه عاشورا - انجام شده برای اینکه خدا ببیند. این می‌شود مقام اخلاص.

اخلاص شاکله و مقام مخلص (بالکسر)

اگر کسی این طور شد، شاکله اش تدریجاً خالص می شود و دیگر جز خدا در این وجود نیست. در کافی شریف در باب اخلاص آمده است^۱ که امام صادق علیه السلام فرمودند: خدای متعال نمی فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَكْثَرُ عَمَلًا» خدای متعال جریان مرگ و زندگی را آفریده و شما را در دنیا آورده و یک دفعه در بهشت نبرده است. شما را از مسیر دنیا عبور داده که دار ابتلاء و امتحان است، ﴿لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ ببیند کدام تان «أَحْسَنُ عَمَلًا» هستید. حضرت فرمودند: یعنی «أَصْوَبَكُمْ عَمَلًا» عمل تان صائب تر و بهتر است.

بعد حضرت توضیح دادند: صواب و صائب بودن عمل، به دو چیز است: خشیت خدای متعال و اخلاص همراه با خشیت. یعنی اول باید خشیت از خدا و تقوا در قلب بیاید و بعد در عمل اخلاص پیدا شود؛ اخلاص با خشیت. گاهی انسان عمل را برای خدا می‌آورد، اما بعد مُعْجَب به عمل خودش می‌شود و می‌گوید: من نافله شب خوانده‌ام و دیگر کار تمام است! این حتماً زمین‌گیر می‌شود. عملی که به دنبالش عجب بیاید، انسان را زمین‌گیر می‌کند. پس اخلاص با خشیت لازم است؛ یعنی فقط برای خدا کار می‌کند و وقتی هم کار می‌کند، خائف است: ﴿يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾.^۱ این اخلاص با نیت می‌شود اصابه در عمل.

۱. ﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ

بعد حضرت تأکید فرمودند: «الإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنْ الْعَمَلِ» اینکه مراقبه کنید تا عملی که انجام داده‌اید، خالص شود، از اصلِ عمل سخت‌تر است. نماز خواندن، نافله شب خواندن، انفاق کردن و... سخت است؛ اما سخت‌تر این است که انسان تلاش کند این عمل خالص باشد و خالص بماند.

حتی گاهی انسان عمل را مخفیانه انجام می‌دهد، اما نمی‌تواند اخلاصش را حفظ کند. حضرت در روایتی فرمودند: اگر یک بار بگویید، برایتان ثواب عمل علنی می‌نویسند نه عمل مخفیانه. اگر دوبار گفتید، دیگر ریا



می‌شود.^۱ یعنی همان عملی که خالصانه انجام داده بودید. ابقاء بر آن عمل و نگهداری عمل تا اینکه خالص شود، سخت‌تر است.

بعد حضرت فرمودند: نیت، افضل اعمال است و فرمودند: «أَلَا وَإِنَّ النِّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ» عمل حقیقی، نیت است و نیت باید درست شود. بعد حضرت نیت را تفسیر فرمودند: «كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» يَعْنِي عَلَى نِيَّتِهِ آیه

۱. عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَصْبَاطٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ قَالَ وَ مَا الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ قَالَ يَصِلُ الرَّجُلُ بِصَلَاةٍ وَ يُنْفِقُ نَفَقَةً لِلَّهِ وَ حِدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ فَكُتِبَ لَهُ سِرًّا ثُمَّ يَذْكُرُهَا وَ تُمْحَى فَتُكْتَبُ لَهُ عَلَانِيَةً ثُمَّ يَذْكُرُهَا فَتُمْحَى وَ تُكْتَبُ لَهُ رِيَاءً»؛ الكافي، ج ۲، ص ۲۹۶، ح ۱۶.

قرآن است که هر کس بر طبق شاکله و کیفیتی که وجودش پیدا کرده و شکلی که وجودش گرفته، عمل می‌کند.

انسان شاکله‌ای دارد که از عالم ذر شروع شده و خیلی عوامل رویش اثر گذاشته‌اند. اراده خود ما هم در این شاکله بی‌تأثیر نبوده است؛ بدین صورت که هر عملی که می‌کنیم، جزء شاکله‌مان و جزئی از وجودمان می‌شود؛ یعنی روی همه وجودمان اثر می‌گذارد و شاکله درست می‌کند. انسان هم با همه شاکله‌اش کار می‌کند. همه اعمال گذشته انسان، در عمل امروزش دخالت دارد و نمی‌شود دخالت نکند. معاصی انسان در عملش دخالت می‌کنند. اینکه بزرگان می‌گویند: اگر می‌خواهید راه بیفتید، اول توبه کنید، به خاطر این است که گناهان گذشته جزء شاکله هستند. این شاکله روی هر عبادتی که می‌خواهی انجام دهی، اثر می‌گذارد و گاهی جلوی اخلاص را می‌گیرد و نمی‌توانی خوب عمل

کنی. شاکله، آن مجموعه وجودی انسان است که هر فعلش در شاکله‌اش هست: ﴿كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾.^۱ اخلاص یعنی آن شاکله را پاک کردن به طوری که در شاکله انسان جز خدا نباشد.

اگر ائمه هدایت معصومین علیهم‌السلام «الْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ» هستند و در مقام توحید اخلاص دارند، یعنی تلاش کرده‌اند که خودشان را از غیر خالص کنند. اخلاص یعنی پاک کردن از غیر. این اخلاص و پاک کردن از غیر هم به همه مراتب وجودشان سرایت می‌کند که اصلش شاکله‌شان است. سعی می‌کنند وجودشان را پاک کنند و جز خدا در شاکله‌شان نباشد. این می‌شود اخلاص در نیت و اخلاص در شاکله.

۱. ﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا﴾؛ سوره اسراء، آیه ۸۴.

خلوص با بلاء و مقام مخلص (بافتح)

اگر مخلصین هم هستند - که هستند - معنایش این است: خدای متعال همه مراتب وجود آنها را از غیر خدا پاک کرده و لذا مستخلص هستند. البته این استخلاص هم چیز ساده‌ای نبوده است؛ این استخلاص، استخلاصِ با بلاء است. در آغاز دعای ندبه هست که خدای متعال از اهل بیت . میثاق بلاء گرفته و آن وقت مستخلص‌شان کرده است: «اسْتَخْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَ دِينِكَ»^۱. این استخلاص، با بلاء است؛ بلائی که از قبل، میثاقش را داده‌اند و بعد هم بارش را کشیده‌اند و لذا خدای متعال مستخلص‌شان کرده است. استخلاص، به معنای خالص

۱. فرازی از دعای شریف ندبه. المزار الکبیر لابن المشهدی، ص ۵۷۳، مفاتیح الجنان، باب سوم، فصل هشتم.

شدن با رنج و تعب است. خدای متعال آنها را از دل بلاءها خالص کرده است و لذا «خَالِصَةَ اللَّهِ»^۱ و مستخلص هستند: «اَسْتَخْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَ دِينِكَ».

معصومین (علیهم السلام) مُخْلَص هستند: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۲ آنها مطهر و

۱. در فرازی از زیارتنامه امیرالمؤمنین (علیه السلام) چنین آمده است: «...اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْأَئِمَّةِ مِنْ وَلَدِهِ الْقَوَّامِينَ بِأَمْرِكَ مِنْ بَعْدِهِ الْمُطَهَّرِينَ الَّذِينَ ارْتَضَيْتَهُمْ أَنْصَاراً لَدَيْنِكَ وَ حَفَظَهُ لِسِرِّكَ وَ شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِكَ وَ أَعْلَاماً لِعِبَادِكَ وَ تُصَلِّي عَلَيْهِمْ مَا اسْتَطَعْتَ السَّلَامُ عَلَى الْأَئِمَّةِ الْمُسْتَوْدَعِينَ السَّلَامُ عَلَى خَالِصَةِ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ السَّلَامُ عَلَى الْأَئِمَّةِ الْمُتَوَسِّمِينَ...»؛ کامل زیارات، ص ۴۱، ح ۲.

۲. ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ

مستخلص هستند؛ یعنی جز خدا در آنها نیست و فقط خدا در وجود آنها است. مقام اخلاص در معصومین علیهم السلام یعنی همین؛ یعنی جز خدا در وجودشان نیست. البته - العیاذ بالله! - معنایش این نیست که خدا در مخلوق حلول می کند! بلکه بدین معنا است که همه وجودشان مجرای مشیت خدا است و همین است که اسماء الله و وجه الله هستند. وجه الله شده اند، چون مخلص و مكرم هستند. این طور خالص شده اند و لذا اسماء الله هستند.

←

عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً؛ سوره احزاب، آیه ۳۳.

راه خالص شدن برای غیر معصومین

اما خالص شدن برای بقیه، به خالص شدن در ولایت آنها است. تا خالص در ولایت آنها نشوند، خالص لله نمی‌شوند. یعنی اگر وجود من به جایی نرسد که جز امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آن جاری نشود، خالص نیستم. توحید برای ما یعنی همین که جز امیرالمؤمنین (علیه السلام) در وجودمان نباشد. اگر جز امیرالمؤمنین (علیه السلام) در وجودمان نبود، آن نور الهی در وجود ما ظهور پیدا می‌کند.

ما که نمی‌توانیم وجه الله و اسماء الله بشویم؛ بلکه باید کاری کنیم که آن وجه الهی و اسماء الهی در ما باشد و جز امیرالمؤمنین (علیه السلام) و وجود مقدس نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) در وجودمان نباشد. علت اینکه ما باید تبعیت کنیم و ولایت آنها را به نحو تام قبول کنیم، همین است که آنها «المُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ» هستند؛ خدا آنها را در مقام توحید خالص کرده

است و جز خدا در آنها نیست. البته من نمی‌خواهم آن اصطلاحات را بگویم که مثلاً به مقام فنای در فعل و صفت و اسماء و ذات الهی رسیده‌اند؛ اینها اصطلاحات بزرگان است! ولی هرچه هست، جز خدا در وجودشان نیست و لذا اسماء الله و وجه الله می‌شوند.

۴. حقیقت امر و نهی الهی و معنای «مظهرین» آن «الْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ»

«وَالْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ وَ الْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ»^۱ حالا که این طور شدند، می‌توانند امر خدا را در عالم اظهار کنند.

امر و نهی خدا - یعنی آنچه خدا می‌طلبد - با همه وجود به وسیله آنها اظهار شده است. امر فقط این نیست که بگویند: خدا این را می‌خواهد. بلکه امر، بعث و طلب خدا است و نهی، بازداشتن است. همه طلب‌ها به سمت خدا و همه بازداشتن‌ها به وسیله آنها است.

یک معنای مظهر امر و نهی بودن، این است که مبلّغ هستند. اما این معنایی که گفتیم بیش از مبلّغ بودن است. اگر آنها نبودند، اصلاً امر خدا به کسی نمی‌رسید؛ چون امر خدا را بدون واسطه نمی‌شود درک کرد. این در روایت کتاب الحجّه کافی آمده است^۱ که شما ربّی دارید و این رب، رضا

۱. عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَأَكْرَمُ مَنْ أَنْ يُعْرِفَ بِخَلْقِهِ بَلِ الْخَلْقُ يُعْرِفُونَ بِاللَّهِ قَالَ صَدَقْتَ قُلْتُ إِنَّ مَنْ عَرَفَ أَنَّ لَهُ رَبًّا فَيَتَّبِعِي لَهُ أَنْ يُعْرِفَ أَنَّ لَذَلِكَ الرَّبِّ



رَضًا وَ سَخَطًا وَ أَنَّهُ لَا يُعْرِفُ رِضَاهُ وَ سَخَطُهُ إِلَّا بِوَحْيٍ أَوْ رَسُولٍ
فَمَنْ لَمْ يَأْتِهِ الْوَحْيُ فَقَدْ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَطْلُبَ الرُّسُلَ فَإِذَا لَقِيَهُمْ
عَرَفَ أَنَّهُمُ الْحُجَّةُ وَ أَنَّ لَهُمُ الطَّاعَةَ الْمُفْتَرَضَةَ وَ قُلْتُ لِلنَّاسِ
تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ هُوَ الْحُجَّةُ مِنَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ قَالُوا
بَلَى قُلْتُ فَحِينَ مَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ كَانَ الْحُجَّةُ عَلَى خَلْقِهِ
فَقَالُوا الْقُرْآنُ فَنَظَرْتُ فِي الْقُرْآنِ فَإِذَا هُوَ يُخَاصِمُ بِهِ الْمُرْجِيَّ وَ
الْقَدَرِيَّ وَ الزَّنْدِيقُ الَّذِي لَا يُؤْمِنُ بِهِ حَتَّى يَغْلِبَ الرِّجَالُ
بِخُصُومَتِهِ فَعَرَفْتُ أَنَّ الْقُرْآنَ لَا يَكُونُ حُجَّةً إِلَّا بِقِيَمٍ فَمَا قَالَ فِيهِ
مِنْ شَيْءٍ كَانَ حَقًّا فَقُلْتُ لَهُمْ مَنْ قِيَمُ الْقُرْآنِ فَقَالُوا ابْنُ مَسْعُودٍ
قَدْ كَانَ يَعْلَمُ وَ عُمَرُ يَعْلَمُ وَ حَذِيفَةُ يَعْلَمُ قُلْتُ كُلُّهُ قَالُوا لَا فَلَمْ
أَجِدْ أَحَدًا يُقَالُ إِنَّهُ يَعْرِفُ ذَلِكَ كُلَّهُ إِلَّا عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ إِذَا كَانَ الشَّيْءُ
بَيْنَ الْقَوْمِ فَقَالَ هَذَا لَا أَدْرِي وَ قَالَ هَذَا لَا أَدْرِي وَ قَالَ هَذَا لَا
أَدْرِي وَ قَالَ هَذَا أَنَا أَدْرِي فَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ قِيَمَ الْقُرْآنِ وَ

و سخط دارد؛ یعنی چیزهایی را می‌خواهد و چیزهایی را نمی‌خواهد و اینطور نیست که هیچ از شما نخواهد و هرکاری کنید، اشکال نداشته باشد! چون هرکاری کنید، با ربوبیت خدا مناسبت دارد. حالا این رضا و سخط خدا را از کجا می‌فهمیم؟ آیا خودمان می‌فهمیم؟ ما کوچکتر از این هستیم که رضا و سخط خدا را بفهمیم. آن کسانی که مخلص هستند، رضا و سخط خدا در قلب آنها می‌افتد و از طریق آنها در عالم جاری می‌شود. آنها مظهر امر و نهی هستند؛ یعنی حقیقت امر و نهی و طلب خدا.

←

كَانَتْ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً وَكَانَ الْحُجَّةَ عَلَى النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ
وَأَنَّ مَا قَالَ فِي الْقُرْآنِ فَهُوَ حَقٌّ فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ؛ الكافي، ج ۱،
ص ۱۶۸، ح ۲.

این بحث مهمی است که در تعریف امر و نهی در علم اصول جاری می‌شود و همه تعاریف اصولی را به هم می‌زند که فقط اشاره می‌کنم و می‌گذرم. امر و نهی خدا، یعنی آن طلب خدا در قلب آنها واقع می‌شود و از طریق آنها در عالم جاری می‌شود. آنها مظهر امر و نهی هستند و امر و نهی خدا هم که لفظ نیست؛ بلکه حقیقتِ بعث و زجر و دعوت است و از طریق اینها در عالم جاری می‌شود.

اظهار با لفظ و اظهار در قلب

لذا جاری شدنش هم به لفظ نیست؛ بلکه - به عنوان مثال - عاشورا است که مظهر امر و نهی خدا است و آنها امر و نهی را این طور اظهار می‌کرده‌اند: «إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي أَرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ

الْمُنْكَرُ^۱ اصلاً امر به معروف و نهی از منکر یعنی عاشورا. سیدالشهداء علیه السلام با رقم زدن عاشورا واقعاً منکر را در عالم منزوی کرده‌اند؛ این نهی است. مظهر امر بودن به این نیست که فقط مبلغ به زبان باشی - هرچند آن هم کار همه کس نیست - بلکه امر در قلب آنها می‌افتد و به ایشان وحی می‌شود. ولی ما ظرفیت نداریم وحی خدا را درک کنیم.

۱. بخشی از وصیتنامه سیدالشهداء علیه السلام به برادرش محمد بن حنفیه: نقل العلامة المجلسی فی کتابه الكبير بحار الأنوار: «وَأَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَّتْ عليها السلام أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدَّتِي وَ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام»؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

اولین امر هم امر به توحید است و اولین نهی، نهی از شرک است. همه امرها به این برمی گردد: امر خدا به توحید و نفی شرک، که همان کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است. این امر در قلب حضرت ظهور می کند: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾^۱ به من وحی می شود که ﴿إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾. خُب ما هم می فهمیم که «إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ!» اما نه، این نیست! حقیقتِ امر به توحید و نهی از شرک، در قلب ایشان ظهور پیدا می کند و امر و نهی الهی در قلب ایشان است؛ لذا ایشان منجزر به نهی الهی و متحرک به امر هستند: «الْمُسْتَقِرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ». انسانی که مستقر در امر الله است،

۱. ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾؛ سوره کهف، آیه ۱۱۰.

حقیقت امر و نهی را دریافت می‌کند. بعد بقیه امر و نهی به واسطه او در عالم اظهار می‌شود. وجود او است که اظهار امر و نهی است و اراده او است که از شرک باز می‌دارد و به توحید جذب می‌کند.

این، لفظ هم نیست؛ بلکه با مثل عاشورا است. همه کارهای پیامبر گرامی اسلام ﷺ از قبیل جنگ، صلح، اعطاء، دهش و... اظهار امر و نهی خدا است. آن حقیقتی که در قلبش واقع می‌شود، به وسیله او اظهار می‌شود. لذا به وسیله حضرت و همین طور به وسیله معصومین علیهم السلام است که کفر منزوی می‌شود. آنها نهی می‌کنند و نهی هم بازداشتن است. از آن طرف دعوت می‌کنند و توحید را در قلوب ایجاد می‌کنند.

سیدالشهداء علیهم السلام فرمودند: «أَرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ» امر به معروف یعنی عاشورا. آنها جلوه‌های امر

و نهی خدا هستند: «وَبَدَلْتُمْ أَنْفُسَكُمْ فِي مَرْضَاتِهِ»^۱ تا جایی که شما امر و نهی خدا را اظهار کردید: «وَالْمُظْهِرِينَ لَأَمْرِ اللَّهِ وَنَهْيِهِ». عاشورا، مصداق اتمّ این معنا است. آن امر و نهی‌ای که در وجود مقدس سیدالشهداء (علیه السلام) است، با این فعل حضرت در عالم اظهار می‌شود و حضرت حق را اقامه می‌کنند و باطل را منزوی می‌کنند.

سختی اظهار امر و نهی

این اظهار امر و نهی، کار آسانی نیست. ما گاهی یک امر به معروف و نهی از منکر خیلی ساده هم نمی‌توانیم انجام دهیم. مثلاً به ما می‌گویند: اگر دیدید کسی گناه می‌کند، نترسید و بگویید؛ همین قدر جلوی کار منکر را بگیرید. اما نمی‌توانیم! یا جایی که جامعه چیزی را نمی‌پسندد و

مد شده که مثلاً این طور لباس می‌پوشند، می‌گوییم
مصلحت نیست! نمی‌توانیم بگوییم؛ چون خجالت
می‌کشیم و احساس فشار می‌کنیم. یعنی جوّ اجتماعی به
روح ما فشار می‌آورد و لذا نمی‌توانیم در همین حد هم
مُظْهَرِ امر و نهی باشیم. چون تحت فشار هستیم.

حالا اینکه جریان کفر، همه فشار را بیاورد و کسی با
همه وجود بایستد، کار ساده‌ای است؟ ابراهیم خلیل عَلَيْهِ السَّلَام
همین طور بیخودی که «أُمَّةً وَاحِدَةً»^۱ نشده است. ما

۱. فِي رِوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ: فِي قَوْلِهِ ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ
كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا﴾: «وَذَلِكَ أَنَّهُ كَانَ عَلَى دِينٍ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ
أَحَدٌ غَيْرُهُ فَكَانَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ إِنَّمَا قَالَ قَانِتًا فَالْمُطِيعُ وَ أَمَّا
الْحَنِيفُ فَالْمُسْلِمُ قَالَ ﴿وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾»؛ تفسیر القمی،
ج ۱، ص ۳۹۲.

می‌خواهیم بگوییم: دروغ نگو، غیبت نکن، خجالت می‌کشیم و خودمان هم می‌نشینیم و گوش می‌کنیم و آبروی مؤمن پیش‌مان ریخته می‌شود! یعنی همین قدر هم نمی‌توانیم امر و نهی خدا را اظهار کنیم. حالا مقایسه کنید با اینکه انبیاء علیهم‌السلام آمده‌اند و فرهنگ گناه را در عالم بد کرده‌اند. اینکه مؤمنین غیبت را بد می‌دانند، آبروی پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پشت سر این کار است که عالم را نهی کرده است.

حالا اینکه مردم بت پرستند و اینها را هم خدا بدانند، بعد کسی بیاید این بت‌ها را بشکند و خجالت هم نکشد، خیلی سخت است؛ چون این بت‌پرستی فرهنگ شده است. یا مثلاً امروز کسی بخواهد علیه بت تکنولوژی حرف بزند، کار آسانی نیست. چوب و سنگ‌ها مثل تکنولوژیِ امروز بوده‌اند و مردم آنها را می‌پرستیده‌اند، چون خدایان مردم بوده‌اند و خیال می‌کرده‌اند رزق‌شان از آنجا می‌رسد! حالا

کسی بخواهد علیه بت علم مدرن حرف بزند؛ مگر آسان است؟! اینها فرهنگ‌های انحرافی جامعه ما هستند.

سیدالشهداء علیه السلام وقتی به میدان آمد، مقابل همه این هجوم - که مُنکر شده بود معروف و معروف شده بوده منکر؛ به تعبیری مقابل زیباشناسی اجتماعی و ادراک اجتماعی - ایستاده و این ادراک را پس زده و شکسته و عوض کرده است. اگر عاشورا نبود، الآن هیچ معروفی معروف نبود و همه معروف‌ها منکر شده بودند؛ هیچ منکری هم دیگر منکر نبود و همه منکرها معروف شده بودند. حضرت این طور امر و نهی خدا را اظهار کردند.